

استراتژی پرافندازی از هروون خاک عراق

گفت و گو با آقای اکبر طاهری

اشاره: باشکست استراتژی براندازی نظام در خرداد سال ۱۳۶۰، در حالی که همچنان عملیات ترور و انفجار از سوی نیروهای سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در حال انجام بود، رجوی به همراه بنی صدر از کشور متواری و در فرانسه مستقر شدند. تدریجاً تماس سازمان با عراق برقرار و زمینه های انتقال مرکزیت سازمان و نیروهای آن به عراق فراهم شد. سازمان در این دوره، سطح جدیدی روابط اطلاعاتی با عراق برقرار کرد. ارتش آزادی بخش نیز در همین دوره تشکیل شد و سازمان با همکاری عراق عملیات های متعدد نظامی را انجام داد که آخرین آن فروغ جاویدان بود که به نام عملیات مرصاد موسوم شده است. ورود سازمان به عراق و اقداماتی که انجام داده است، با جناب آقای طاهری محقق، کارشناس و استاد دانشگاه مورد بحث و بررسی قرار گرفته است که فرصت را مغتنم شمرده مراتب تشکر خود را از حضور جناب آقای طاهری اعلام می داریم.

مسلحانه بشویم می گفتند که شورا نمی پذیرفته دو روز سه روز، یک هفته بحث کردند تا رجوی توانسته آنها را قانع کند. می دانید منافقین با تشکیل ارتش آزادی بخش حمله های خود را انجام دادند. سئوالی که وجود دارد این است که سازمان بر اساس چه تحلیل و نظریه ای ارتش آزادی بخش را تشکیل می دهد؟ سازمان روابط اطلاعاتی خودش را با عراق تنظیم می کند و قبل از عملیات مرصاد، عملیات هایی انجام می دهد مثلاً حمله به مهران، حمله به فکه و یا عملیات های دیگری را که انجام می دادند بر چه چارچوبی صورت می گرفته است؟ بررسی خود عملیات مرصاد هم که محل بحث اصلی است و می خواهیم تمرکز بدیم روی این عملیات که با چه هدفی آن را انجام دادند؟ چه تحلیلی از اوضاع داشتند که آمدند این طوری نیروها را ریختند؟! واقعاً به لحاظ نظامی آدم وقتی بررسی می کند نمی تواند باور کند که با سه یا چهار هزار آدم چه طوری می خواستند تا تهران بیایند؟ یک باریکه ای را گرفته بودند و تا اسلام آباد آمدند، بعد اینها می خواستند چه کار کنند؟ پوشش هوایی شان کجا بود؟ تانک های شان کجا بود؟ نفر برهایشان کجا بود؟ گردان های شان کجا بودند؟ آیا اینها واقعا تصور شان این طور بوده مثلاً مردم گردان، گردان؛ تیپ، تیپ و لشکر، لشکر به اینها می پیوندند؟! مثلاً این

آقای رشید: پس از عملیات مرصاد و شکست منافقین این سئوال وجود داشت که آنها چرا این کار را کردند؟ و آنها واقعا در تاکتیک شکست خوردند یا در استراتژی؟ برای بررسی بیش تر و دقیق تر این موضوع بهتر است که به ارزیابی این مسئله بپردازیم که اساساً سازمان بر اساس چه تحلیل و چه ملاحظاتی وارد خاک عراق شد؟ می دانید که آنها پس از فرار از ایران به فرانسه رفته و در پاریس مستقر بودند. آیا فرانسوی ها در وارد کردن آنها به عراق نقشی داشتند؟ نقش فرانسوی ها چه مقدار بوده است؟ و اصلاً خود این رابطه ای که منافقین با بعضی ها پیدا کردند که آمدند در عراق مستقر شدند و ارتش درست کردند، آیا این روابط از قبل برقرار شده بود؟ چون منافقین با عراق یک رابطه ضعیفی داشتند، حتی در دوره قبل از انقلاب نیز با عراق ارتباط داشتند. آیا واقعاً این روابط، قبل از رفتنشان به فرانسه ایجاد شده بود؟ چون ما خبری داشتیم که یکی از مسئولین اطلاعات سپاه می گفت که رجوی شش ماه قبل از رفتن اش به این شکل به پاریس همراه با بنی صدر، حدود سال ۱۳۵۹ از اصفهان یک سفری به فرانسه داشته و در آنجا با سرویس اطلاعاتی فرانسه بحث کرده و به توافقاتی رسیده اند که این کارها را در ایران بکنند. بعد که رجوی از فرانسه برگشته آمد و در شور این بحث را مطرح کرده که ما باید وارد فاز مبارزه

آقای رشید: سئوالی که وجود دارد این است که سازمان بر اساس چه تحلیل و نظریه ای ارتش آزادی بخش را تشکیل می دهد؟

سازمان روابط اطلاعاتی خودش را با عراق تنظیم می کند و قبل از عملیات مرصاد، عملیات هایی انجام می دهد مثلاً حمله به مهران، حمله به فکه و یا عملیات های دیگری را که انجام می دادند بر چه چار چوبی صورت می گرفته است؟

طوری که دارند می آیند تا به باختران رسیدند، می شوند ۱۰ لشکر؛ به همدان رسیدند می شوند ۲۰ لشکر؛ به تهران رسیدند می شوند ۵۰ لشکر، یک تصور این طوری داشتند؟ آنها چه تصویری داشتند؟ واقعاً تصورشان این بود که مثلاً کل سپاه و ارتش نابود شده است؟! ما چند نفر اسیر در عملیات مرصاد گرفتیم یکی از آنها را در همان ۴۸ ساعت اول آوردیم و با او حرف زدیم، نقشه را جلوی چشم گذاشتیم و گفتیم: از این مرز، از این قصر شیرین تا بغداد چند کیلومتر است؟ می گفت: ۱۱۰ تا ۱۲۰ کیلومتر. گفتیم: از قصر شیرین تا تهران چند کیلومتر است. گفت: ۷۰۰ کیلومتر است. گفتیم: نگاه کن بعد از قصر شیرین هیچ چیز نیست، تا بغداد دشت است؛ دشت هموار یک جاده است و یک دشت. اما برعکس، به سمت تهران، این همه ارتفاعات، گردنه و شهر هست، اینها همه مانع است. بعد از ایشان سؤال کردم که ما چقدر آدم داشتیم؟ می گفت: مثلاً... گفتیم: ما یک میلیون نفر نیرو از ارتش، سپاه و بسیج داشتیم؟ گفت: بله. گفتیم: هیچ وقت فکر نکردی با یک میلیون نفر آدم که سلاح داشتیم، تجهیزات داشتیم، توپ داشتیم، تانک داشتیم چرا به سمت بغداد که در ۱۲۰ کیلومتری ما قرار دارد نرفتیم؟ شما چگونه با چهار هزار آدم می خواهید ۸۰۰ کیلومتر مسیر را با این همه مشکل، بیابید تا تهران؟ چه چیزی در ذهنتان بود؟ می ماند می گفت به ما گفتند: حرکت کنید!!

بعضی اوقات آدم می رود توی فکر که خدایا اینها چقدر ذهنی بوده اند. به هر صورت این اقداماتشان به دلیل ذهنی بودنشان،

انجام شده است. اینها یک کاری انجام می دهند و به تبعات بعدی اش فکر نمی کنند که چه می شود. یعنی واقعاً آدم توی شخصیت رجوی مانده است! به نظرم او باید آدم ذهنی باشد. شاید به دلیل نوع زندگی که او داشته، این طور شده است. می دانید او در سال ۱۳۵۰ به زندان افتاده است. در آن زمان او ۲۶ سال داشته است. شاید ۲ سال بوده که به مجاهدین خلق پیوسته بوده شخصیت اصلی او در بین سال های ۴۸ تا ۵۰ شکل گرفته و دیگر ایشان اصلاً از سال ۵۰ به بعد آرام زندگی نکرده است، یعنی از سال ۵۰ در زندان بوده و سال ۵۷ که بیرون آمده پس از دو سال و نیم ماجراها شروع شده و او به پاریس رفته و در سال ۶۳، سال ۶۴ به عراق آمده است. یعنی به نظر می رسد او با مردم ایران زندگی نکرده است که به طور طبیعی ببیند، این مردم چه می گویند؟ این تهرانی ها، قزوینی ها، همدانی ها و... و بالاخره مردم ایران چه می خواهند؟ خودم وقتی که فکر کردم گفتم نکند این آدم خیلی ذهنی باشد یعنی ۲۵ سال پیش تا الان که ۶۰ ساله شده است در این ۳۵ سال تا ۴۰ سال فرصت پیدا نکرده که با مردم زندگی کند.

رجوی و خیلی از کادرهای سازمان اصلاً داخل مردم نبودند و با آنها زندگی نکرده اند. خیلی موجودات ذهنی بودند که این کارها را انجام دادند.

آقای طاهری : مباحثی که شما سؤال کردید هر کدام یک زاویه ای خاص و بحث خاص دارد. من به دلیل همین موضوعی که شما مطرح کردید، سعی می کنم محور اصلی بحث خود را عملیات مرصاد قرار دهم. یعنی موضوع عملیات مرصاد، یا ارتش به اصطلاح آزادی بخش نوین باشد. اجازه بدهید قدری به عقب برگردم اساساً سازمان برای سرنگونی جمهوری اسلامی بیشتر از، دو استراتژی یا دو خط مشی در دو مقطع نداشته است. یکی از دو خط مشی، استراتژی آنها بود که در محدوده سال ۶۰ عملی شد که نام آن استراتژی براندازی ضربه ای یا شتابان بود. تاکتیک اصلی این براندازی ضربه ای و شتابان، غافل گیری و شیوه عملش تکیه بر نفوذی ها بود، به این شکل که سازمان، مقدمات مسأله را طی سی ماه فراهم کرده بود تا با یک ضربه تنه اساساً رأس جمهوری اسلامی را از بین ببرد. از نظر سازمان و تحلیل سازمان

با توجه به شرایط جنگ، مشکلات اقتصادی، تحریم، کمبودها و ... که از حوصله این بحث بیرون است رجوی قبل از ۳۰ خرداد بحثی را مطرح می‌کند که با یک ضرب تنه، رأس جمهوری اسلامی یعنی مجلس را از اکثریت انداختن؛ وزار، رئیس جمهور، نخست وزیر و همین طور بخشی از قوه قضائیه را کشتن و حتی در رابطه با امام هم نظر داشتند. مجموعاً نظرشان این بود که رژیم بدون سر می‌شود و با توجه به دشمن خارجی یعنی عراق مشکلات داخلی، سیاسی، اجتماعی و وضعیتی که گروه‌ها دارند همه اینها مخصوصاً مشکلات منطقه‌ای باعث می‌شود که جمهوری اسلامی در آن مقطع سرنگون شود. این استراتژی را سازمان عمل کرد. که بخش عمده‌ای از کارش، فعالیت‌اش و عملیات‌اش هم با موفقیت انجام شد، مثل ۷ تیر و ۸ شهریور. بخشی از اقدامات آنها هم موفق نبود. یعنی در رابطه با امام و بعضی از شخصیت‌های دیگر، صدا و سیما و ستاد کل سپاه که آن نفوذی دستگیر شد موفق نشدند. علی‌رغم اینکه همین مقدار عملیات سازمان در مقطع خرداد، تیر و مرداد می‌توانست هر رژیم با هر مقدار قدرت و توان را سرنگون کند. این حجم عظیم ترورهای که مجلس را از اکثریت انداخت و یک دفعه کشور را بی قوه قضائیه کرد و قوه مجریه‌اش را از بین برد، می‌توانست هر رژیم را ساقط کند اما به قوه الهی و مخصوصاً با توجه به وجود خود حضرت امام و حضور مردم در صحنه انقلاب، اساساً خدشه آن چنانی به جمهوری اسلامی و اساس نظام وارد نشد. ضربه، ضربه‌ای خیلی سنگین بود و می‌توانست هر رژیم دیگری را از بین ببرد، اما جمهوری اسلامی به دلیل ویژگی‌های خاص خودش که باز هم موضوع بحث مانیت است این فرصت را از سازمان گرفت که بتواند نظام را سرنگون کند. من نمی‌گویم چرا این کار را انجام داد یا نداد؟ اصلاً کاری ندارم، این بحث خودش دقیقاً یک بحث چند ساعته است که سازمان با چه تحلیل و برداشتی از تجهیزات و امکانات دقیقاً پا به سی خرداد گذاشت. سفر رجوی به خارج و برگشتن آن مواردی هست که در آن مقوله می‌گنجد. نکته بعدی اینکه همه این استراتژی‌هایی که بعضاً بعضی از دوستان و دیگران مطرح می‌کنند اساساً استراتژی و خط مشی برای سرنگونی رژیم

طاهری: اساساً سازمان برای سرنگونی جمهوری اسلامی بیشتر از، دو استراتژی یا دو خط مشی در دو مقطع نداشتند است. یکی از دو خط مشی، استراتژی آنها بود که در محدوده سال ۶۰ عملی شد که نام آن استراتژی براندازی ضربه‌ای یا شتابان بود. تاکتیک اصلی این براندازی ضربه‌ای و شتابان، غافل‌گیری و شیوه عملش تکیه بر "نفوذی‌ها" بود، به این شکل که سازمان، مقدمات مسأله را طی سی ماه فراهم کرده بود تا با یک "ضرب تنه" اساساً رأس جمهوری اسلامی را از بین ببرد.

جمهوری اسلامی نبوده است.

آقای رشید: از چه سالی؟

آقای طاهری: سازمان از نیمه دوم سال ۶۰ تا نیمه اول سال ۶۵ خط مشی‌ها و تاکتیک‌های مقطعی را استفاده می‌کرد و اهداف مقطعی هم از آنها داشت، مثلاً برای اینکه نیرو جذب کند، چند عملیات انجام داد، ترور انجام داد و برای اینکه مثلاً به کشورهای خارجی نشان دهد که آنها آلترناتیو قوی در جمهوری اسلامی هستند، چند کار انجام داد و اطلاعات جمع‌آوری کرد. این مسائل برای این بود که نشان بدهد که سازمان زنده است و حیات دارد. ولی از دل این حرکت‌های مقطعی، استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی در نمی‌آمد. در سال ۱۳۶۵ توسط مسئولین جمهوری اسلامی فعالیت‌های دیپلماتیکی انجام شد، به ویژه مناسبات با اروپا که فوق‌العاده خوب بود. در این مناسبات خوب، یکی از خواسته‌های ما هم از فرانسه این بود که رجوی را از آنجا اخراج کنند. رجوی از فرانسه اخراج شد، آمد در کجا؟ آمد در عراق مستقر شد. اساساً وقتی رجوی در جایی هست آنجا مرکز تصمیم‌گیری و مرکز استراتژی به حساب

می‌آید. در دورانی که در خارج از کشور بودند - در فاصله زمانی که اشاره کردم - اساساً بیشتر بر دیپلماسی انقلابی تکیه داشتند، یعنی اینکه سازمان اساساً احساس می‌کرد امکان اینکه خودش به تنهایی سرنگونی جمهوری اسلامی را انجام بدهد، برایش وجود ندارد، در نتیجه سازمان برای سرنگونی جمهوری اسلامی، در معادلات خارجی قرار گرفت. به این شکل که عراق را تغذیه اطلاعاتی کند، کشورهای دیگر را تغذیه اطلاعاتی کند، جنگ روانی علیه جمهوری اسلامی ایجاد کند، چهره جمهوری اسلامی به ویژه امام را مخدوش کند و بسیاری از اقدامات دیگری که سازمان انجام داد. اما همان طور که گفتم خود رجوی و خود سازمان می‌دانستند که این خط مشی و این استراتژی، اساساً برای سرنگونی جمهوری اسلامی جواب نمی‌دهد. آنها بیشتر نظرشان این بود که کشورهای خارجی یعنی عراق، آمریکا و دیگران کاری انجام بدهند و با این فعالیت‌هایی که گفتم و تاکتیک‌های مقطعی که سازمان داشت، در این فاصله زمانی به کشورهای خارجی به ویژه آمریکا و دیگران نشان بدهند که سازمان آلترناتیو خوبی برای جمهوری اسلامی است. این وضعیت بود که سازمان داشت.

آقای درودیان: آیا به نظر شما در این امر موفق بودند؟

آقای طاهری: در این کار موفق نبودند. اساساً شرایط جمهوری اسلامی عامل بسیار بزرگی در این عدم موفقیت آنها بود. اولاً نقاط قوت جمهوری اسلامی به شکلی بود که توانست ثبات و پایداری خوبی داشته باشد، حتی با وجودی که تحریم خارجی وجود داشت، جنگ خارجی در مرزهایمان بود؛ مشکلات داخلی وجود داشت؛ اما اساس نظام پابرجا بود و ثبات اصلی نظام و امنیت نظامی وجود داشت در نتیجه کشورهای خارجی هم به این تحلیل بهای فوق‌العاده‌ای نمی‌دادند که جمهوری اسلامی به زودی سرنگون خواهد شد. در حالی که سازمان پیوسته به هوادارانش می‌گفت و در نشریاتش و رادیو و تلویزیونش مطرح می‌کرد که سه ماه دیگر، شش ماه دیگر جمهوری اسلامی سرنگون می‌شود. توسط چه کسی سرنگون می‌شود؟ بیشترشان نظرشان با حمله خارجی بود. نوع کاری که آنها انجام می‌دادند جنگ روانی بود تا کشورهای خارجی

تحریک شوند و علیه ما فشار بیش‌تری بیاورند. مثلاً پیوسته با شرکت‌های نفتی کشورهای خارجی ملاقات می‌کردند که قراردادهای اقتصادی با جمهوری اسلامی نبندند و جمهوری اسلامی را تحریم نفتی کنند. مسائل مختلفی را به وجود می‌آوردند اما اینها هیچ‌کدامشان آن نتیجه‌ای را که سازمان می‌خواست، نداشت. اما در سال ۱۳۶۵ به دلیل اقدامات دیپلماتیکی که جمهوری اسلامی انجام داد، سازمان مجبور شد یعنی رجوی مجبور شد که از فرانسه بیرون بیاید و در نتیجه رجوی در حدود خرداد سال ۱۳۶۵ در عراق مستقر شد به این دلیل که هر جا که "رجوی" هست، مرکز عالم هم همان جا خواهد بود، نظر رجوی بعد از صحبت‌های درون‌گروهی و نشست‌هایی که داشتند، این شد که گفت:

اساساً رژیم جمهوری اسلامی به جنگ بهای لازم را داده است اما ما به جنگ، بهای لازم را نداده‌ایم. چرا جمهوری اسلامی سرنگون نمی‌شود؟ چون محورش جنگ است. چرا جنگ است؟ به خاطر اینکه جنگ، سرپوش اختناق است؛ یعنی رژیم هر کاری که می‌خواهد بکند به بهانه اینکه در حال جنگ با کشور خارجی هستیم، دارد انجام می‌دهد. اما ما چه؟ ما جنگ را فراموش کردیم. ما وقتی جنگ را فراموش کردیم، نتیجه آن این شد که از رژیم عقب افتادیم. در نتیجه حالا ما بایستی چه کار کنیم؟ ما تا حالا به چه می‌پرداختیم؟ به موضوع مسئله صلح، یعنی جنگ نمی‌پرداختیم. ما بایستی فشار فوق‌العاده‌ای به موضوع صلح بیاوریم تا جمهوری اسلامی صلح کند. صلح که من می‌گویم معنای دیگری داشت، سازمان نظرش بر روی جنگ بود، یعنی تلاش می‌کرد تا آنجایی که ممکن است، رژیم بخواهد پیوسته بجنگد، یعنی هیچ‌گاه حاضر به مصالحه نباشد چرا که سازمان می‌گفت که اگر رژیم پای میز مذاکره بنشیند، آن زمان وضعیت ما وخیم می‌شود و در نتیجه شکست می‌خوریم. همیشه باید جمهوری اسلامی در حال جنگ باشد و هیچ‌گاه تصور این راهم نمی‌کردند که نظام - یعنی جمهوری اسلامی - غیر از جنگ، ایده آل دیگری داشته باشد. رجوی در حدود پاییز سال ۱۳۶۵ یک نشست بسیار گسترده‌ای را برگزار کرد. وی در این نشست گفت

که اساساً خط مشی ای که ما در گذشته داشتیم این دقیقاً حاصل مطالعه و تحقیقی بود، که رجوی در شش الی هفت ماه با مجموع افرادش انجام داده است. رجوی گفت: اساساً باید جنگ چریکی، یعنی شکل مبارزه یا استراتژی که در گذشته برای سرنگونی جمهوری اسلامی داشته ایم را تجزیه و تحلیل کنیم. در این نشست سازمان چند چیز مطرح شد و چند سؤال توسط رجوی مطرح شد: یکی اینکه وضعیت سیاسی، نظامی، اجتماعی و اقتصادی جمهوری اسلامی بررسی شود؛ دوم توان جمهوری اسلامی و اینکه جمهوری اسلامی در چه وضعیتی است؛ مسئله بعد این است که ما (سازمان) در چه وضعی هستیم؟ یعنی توان سیاسی، تشکیلاتی خود سازمان را تجزیه و تحلیل کردند و سؤال مهم تری که وجود داشت اینکه چه راه کاری برای سرنگونی جمهوری اسلامی مناسب است؟ آیا آنچه که در گذشته وجود داشته خوب بوده است؟ محور اصلی شکل مبارزه ای که سازمان، در گذشته داشته عمدتاً بر جنگ چریک شهری بوده است. در جنگ چریک شهری بحث بر سر این است که اساساً نظام، از ثبات و پایداری فوق العاده زیادی برخوردار است و برای اینکه ثبات نظام از بین برود چه کاری باید انجام داد؟ بایستی گروه آوانگارد یا گروه پیشتاز به میدان بیاید تا طلسم اختناق، یأس و ناامیدی که در مردم به وجود آمده است و ترس و وحشتی که مردم دارند را از بین ببرد. سازمان آمد گفت که: جمهوری اسلامی با توجه به نوع سرپوشی که بر اختناق دارد، آزادی را از مردم گرفته است. بنابراین موضوع دوم که مهم تر است اینکه آزادی مردم را گرفته است و این خود سرپوشی است که بر روی این مسئله گذاشته است. چه طوری آزادی مردم را گرفته؟ چه طوری خفقان به وجود آورده است؟ با چه شیوه ای؟ با سرپوش اختناق، سرپوش اختناق چیست؟ جنگ است، یعنی با جنگ هر کاری که دلش می خواهد می کند و ما هیچ کاری هم از دستمان بر نمی آید. در نتیجه می توان گفت در زمان جنگ چریکی وقتی که یک تشکیلاتی، خط مشی و استراتژی جنگ چریکی را اتخاذ می کند به این معنی است رژیم که اختناق به وجود آورده است، دیگر سرپوش اختناق ندارد. حال که جمهوری اسلامی سرپوش اختناق دارد، این

سرپوش اختناق داشتن مهم تر از خود اختناق است. پس ما باید به چه بهادیم؟ به مسئله جنگ باید بهادیم. اگر مسئله جنگ حل نشود، مسئله جمهوری اسلامی هم حل نمی شود. نکته دوم اینکه جنگ چریکی وقتی توسط یک تشکیلاتی اتخاذ می شود به معنی این است که نظام از ثبات برخوردار است. چطوری از ثبات برخوردار است؟ سازمان همین خط مشی را در زمان رژیم شاه استفاده کرده است یعنی خط مشی بعد از خرداد ۱۳۴۲ وقتی اتخاذ می شود، می گوید که در شرایطی که رژیم سبعمانه و یا وحشیانه مردم را در خیابان ها می کشد و خفقان فوق العاده ای بر جامعه حاکم کرده است که این خفقان فوق العاده، سکوت، سکون، یأس، ترس و ناامیدی را بر مردم حاکم کرده است. این تئوری یا نظریه جنگ چریکی که از مائو، کاسترو، رژی دبره و دیگران به ما رسیده بود، توسط سازمان و چریک های فدایی خلق در ایران بومی شده است.

این می گوید چه؟ می گوید در این شرایطی که رژیم شاه یک چنین کاری را انجام داده است مردم متوجه نیستند که می شود این رژیم را سرنگون کرد. فکر نمی کنند که این رژیم شکست پذیر باشد. مگر اینکه چه؟ مگر اینکه یک شخصیتی بیاید به این رژیم ضربه بزند و مردم با چشم خودشان ببینند که این رژیم چگونه است؟ ضربه پذیر و شکست خوردنی است. در نتیجه آن وقت است که مردم در جنگ چریکی طرفدار مبارزه خواهند شد. یک مرحله اش این است، یعنی اینکه مرحله اول، از بین بردن تور اختناق است. یعنی همان خفقانی که به وجود آمده است، چریک باید بیاید با چند بمبی که منفجر می کند، با چند نفر که ترور می کند، با چند اعلامیه ای که پخش می کند این جو خفقان را می شکند. جو خفقان را که شکست بایستی بعد از آن خودش را تثبیت کند. تثبیت شدن در جنگ چریکی به این معنی است که بایستی کاری کند که جمعیت زیادی از مردم هوادارش بشوند، مردم آن را حفظش کنند تا از بین نرود. این خط مشی از مائو گرفته شده است. مائو چه می گوید؟ می گوید: "چریک مثل ماهی است که به آب احتیاج دارد. یعنی اگر چریک نتواند در مرحله بعدی به تثبیت خودش در جامعه بپردازد و نتواند کاری کند که مردم از او

حمایت کنند و به او پناه بدهند، توی جنگل مخفی اش کنند و او را توی دهشان، توی خانه هایشان، توی آپارتمان های شهرشان جا بدهند. بعد چریک چه می شود؟ فوری از بین می رود و مبارزه مسلحانه شکست می خورد. پس مرحله دومش این است. وقتی می گویم که بایستی با جمهوری اسلامی از

طاهری : در دورانی که در خارج از کشور بودند - در فاصله زمانی که اشاره کردم - اساساً بیشتر بر دیپلماسی انقلابی تکیه داشتند، یعنی اینکه سازمان اساساً احساس می کرد امکان اینکه خودش به تنهایی سرنگونی جمهوری اسلامی را انجام بدهد، برایش وجود ندارد، در نتیجه سازمان برای سرنگونی جمهوری اسلامی، در معادلات خارجی قرار گرفت.

پیدا می کرد. بعد از آن سازمان بایستی یک کسی را می فرستاد از عراق بیاید به این فرد وصل بشود تا او را آماده کند برای چه؟ برای اینکه برود خارج از کشور. دوباره باید پیکری توی شهرهای مرزی می آمد و این فرد را تحویلش می گرفت و می رفت عراق. در آنجا بایستی می رفت و آموزش های سیاسی، نظامی، تشکیلاتی هم می دید تا آماده

طریق استراتژی مبارزه مسلحانه به معنی جنگ چریکی استفاده کرد به معنی این است که رژیم را با ثبات فرض کردیم، یعنی دارای ثبات سیاسی، اجتماعی است و حالا ما می خواهیم ثبات اش را بر هم بزنیم. در حالی که می گوید جمهوری اسلامی این طوری نیست، ثبات ندارد، جمهوری اسلامی گرفتار جنگ خارجی است، گرفتار بحران اقتصادی است، تحریم اقتصادی دارد، داخل کشور مشکلاتی وجود دارد، رهبریشان بیماری قبلی دارد و ... بسیاری از مسائل را کنار هم می گذارد با تحلیل و نگاه خودش که از حوصله ما بیرون است و نتیجه می گیرد این خط مشی با این استدلال، به درد شرایط فعلی نظام نمی خورد. نکته بعدی اینکه اساساً جنگ چریکی میکرو است. جنگ چریکی میکرو است یعنی چه؟ یعنی بسیار بسیار جزئی نگر است، بسیار خسته کننده یا طولانی مدت است.

می شد. این یک پروسه طولانی است برای اینکه شما یک نفر را جذب نیرو کنید تا آماده شود برای جان دادن و برای جنگیدن به نفع سازمان. یک پروژه فوق العاده طولانی است.

شما هزینه می کنید، مدت ها زمان می برد انرژی سازمان گرفته می شود ولی تعداد نیروی کمی در فاصله زمانی مثلاً دو ساله می توانید جذب کنید. در حالی که به درد سرنگونی جمهوری اسلامی نمی خورد. خوب از طرف دیگر جنگ چریکی که مادر گذشته اتخاذ کردیم برای مراحل اولیه، طولانی مدت هم هست به همین دلایل که اشاره کردم یعنی اصلاً در آن دیدگاه های ماثو هم اساساً جنگ چریکی، طولانی است. جنگ توده ای طولانی است، یعنی اتخاذ استراتژی جنگ چریکی زمان بر است، یعنی زمان بسیار طولانی را می طلبد که شما چه کار کنید؟ تا به مرحله پیروزی برسید، یعنی ما زمان طولانی و وقت زیادی نداریم که بخواهیم آن قدر زمان هزینه کنیم و اینکه چه کار کنیم؟ تا جمهوری اسلامی را سرنگون کنیم و تعداد زیادی استدلال هایی که من به خاطر اینکه زودتر به محور بحث اصلی مان برسیم، از آنها می گذرم.

نتیجه استدلال ها در این نشست این می شود که خط مشی ما در گذشته، جواب مناسب برای سرنگونی جمهوری اسلامی در شرایط فعلی نیست و بایستی خط مشی دیگری برای سرنگونی جمهوری اسلامی اتخاذ شود. همان طور که اشاره کردم سازمان

وقتی که می خواهیم در جنگ چریکی جذب نیرو کنیم، مثلاً سازمان در آن سال ها چه کاری انجام می داد؟ می آمد می دید که افرادی یک کسی را معرفی می کردند که پسر خاله من، دختر خاله من، برادر من این تمایلاتی به سازمان دارد، سازمان می آمد برای مدتی برای آنها نامه می نوشت یا از طریق رادیو به آنها مرتب پیام می داد، این پیام ها که رادیو می داد یا نامه هایی که برای این افراد می آمد، این افراد یواش، یواش وابسته به سازمان می شدند. شاید مثلاً بیش از یک سال طول می کشید تا این فرد گرایش به سازمان

دو خط مشی بیشتر نداشت یکی اینکه تا مقطع نیمه اول سال ۶۵ و زمان عملش هم فقط همان محدوده بود و بعد از آن هم دیگر کارایی لازم را نداشته و خود سازمان هم این را می داند در نتیجه خط مشی دومی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی اتخاذ شده در این مقطع است؛ مقطع سال ۱۳۶۵.

آقای درودیان: واقعاً منطق درونی این تحلیل، از مسیر تجزیه و تحلیل درونی سازمان حاصل شده است یا عوامل دیگری هم در آن دخیل بوده است؟ من با توجه به فرمایش شما فرضم بر این است که استراتژی سازمان در حد فاصل شکست استراتژی اول تا استراتژی دوم، استراتژی برای براندازی نداشته و اگر هم داشته با استراتژی ای که امریکایی ها یا اروپایی ها در مورد ایران دنبال می کردند، منطبق نبوده است. پس در عین حال که غربی ها اهدافی را در رابطه ایران دنبال می کردند از نظر آنها منافقین هم ابزار خوبی بوده اند تا از آن علیه ایران استفاده کنند. من قبول دارم دیپلماسی ما موفق بوده و کمک کرده تا فرانسه، منافقین را از آن کشور بیرون کند. فکر می کنم یک لایه های پنهانی وجود دارد. منافقین در سازمان، اهداف و استراتژی سرنگونی را طرح می کنند و ظاهراً با تحلیل درونی به آن رسیده اند ولی این ظاهر مسئله است. سازمان وقتی در اروپا بود خیلی به روابط ایران و اروپا لطمه می زند که به سود اروپایی ها هم نبود. ولی سازمان می توانست یک کارکرد دیگری برای غرب داشته باشد تا در عین حال که لطمه نمی زند، مفید هم واقع بشود. لذا من فکر می کنم که سازمان برای بازگشت به عراق در گفت و گوها و توافقات بیرونی به نتیجه ای رسید و وارد عراق شد.

درست است که منافقین می گویند ما در گذشته به جنگ توجه نکردیم ولی بررسی ها نشان می دهد موضوع جنگ را دیدند، منتها در استراتژی شکست خوردند، چگونه سازمان می گوید جنگ را ندیدیم؟ بنابراین سازمان پیش از اینکه از طریق منطق درونی به استراتژی جدید رسیده باشد، در یک تعامل با بیرون، متقاعد شد که از اروپا به عراق بیاید.

آقای رشید: نکته ای را در ادامه صحبت شما بگویم حالا منافقین به هر دلیل که به داخل عراق آمدند به همان دلایلی که

آقای طاهری گفتند حالا آمدند ولی باز باید کاری بکنند یعنی اگر همین طور بیکار بنشینند که نمی شود. باید کاری انجام بدهند به نظرم می رسد که اینجا باز هم مثلاً از بیرون به این نتیجه رسیدند که باید ارتش درست کنند، یعنی از آنها خواسته شده است یا صدام خواسته یا دیگران خواسته اند. همین نگاهی که می فرمایید چطور اگر الان، مائو زنده باشد، جنگ چریکی را برای سرنگونی یک رژیم آنچنان اثبات می کند. درست است که طولانی است و زمان بر است خوب شما عرضه دارید کاری کنید تا مردم به شما بپیوندند و این رژیم، به طور اساسی سرنگون شود چگونه پذیرفتند که این جنگ چریکی را کنار بگذارند؟ به نظر می رسد چون با بیرون توافق کرده اند حالا یا با سرویس های اطلاعاتی یا با عراق باید مسیر را کج کنند و به سمت جنگ بیایند.

آقای درودیان: چون جنگ، مسئله غرب بود می خواستند جنگ را تمام کنند و نمی توانستند. خوب اگر یک جریانی این طوری بیاید با یک استراتژی جدید و بتواند و ابزارهایی در داخل ایران داشته باشد حتماً می توانسته کارکرد مؤثری برای غرب داشته باشد.

آقای طاهری: خدمت شما عرض می کنم، آنچه که من دارم بحث می کنم، و مسائلی را که دارم می گویم و آنچه هست مستند است و کلمه، کلمه آنها تحلیل و نوشته ها و مطالبی است که وجود داشته است.

آقای درودیان: آیا در سازمان بحث شده است؟

آقای طاهری: اسناد و مدارک دارد و اسناد و مدارکش بوده. اما آن چیزی که شما می گویند آن چیزی است که به هر حال مدرک و سندی برایش نمی توانید ارائه کنید. ببینید من نظرم این است.

آقای درودیان: ولی دلیل هم نمی شود که نیست.

آقای طاهری: حالا ببینید آنچه که داریم مطرح می کنیم بایستی با شواهد و قرائن هم خوانی داشته باشد. اگر غرب با امریکا یا هر کس دیگر مثلاً نظرش این بود که ما در جنگ پیروز نشویم، اگر چه موضوع تحلیل جنگ، اصلاً کار من نیست، کار شماست اما به نظر می رسد که امریکایی ها هدفشان از جنگ این

نمود که یک طرف پیروز داشته باشد، چه ایران باشد چه عراق باشد. هم زمان بایستی ضمن اینکه هویت عربی عراق به آنها بر می‌گشت، جمهوری اسلامی هم تضعیف می‌شد. نه به معنی اینکه بخواهد بیاید مثلاً از جمهوری اسلامی حمایت کند یا جمهوری اسلامی را پیروز کند یا اعراب این کار را بکنند. در نتیجه اگر قرار بود کاری انجام بدهد هیچ نیازی نداشت از ابزار سازمان استفاده کند یا می‌توانست از افراد دیگری استفاده کند.

آقای درودیان: اصلاً فرض می‌گیریم همین تحلیل را بپذیریم و کاری به اسناد و مدارکش نداشته باشیم، اما تنها عبارتی که مستند است برای جنگ بدون برنده، سخنان کیسینجر است که هفت روز بعد از شروع جنگ، موضوع جنگ بدون برنده را طرح کرد. این تنها مستند این نظریه است. اگر چه مابقی اش هم مستند است ولی فرض بگیریم که تحلیل شما درست است، خیلی خوب سال ۱۳۶۵ ایران در چه وضعیتی است؟ سال ۶۴ و ۶۵ یعنی بعد از فتح خرمشهر، عملیات را ادامه می‌دهد و ماهیت جنگ فرسایشی را نپذیرفته و پیروزی به دست آورده و وضعیت عراق

درویدیان: واقعاً منطق درونی این تحلیل، از مسیر تجزیه و تحلیل درونی سازمان حاصل شده است یا عوامل دیگری هم در آن دخیل بوده است؟ من با توجه به فرمایش شما فرض بر این است که استراتژی سازمان در حد فاصل شکست استراتژی اول تا استراتژی دوم، استراتژی برای براندازی نداشتند و اگر هم داشته باشند با استراتژی ای که امریکایی‌ها یا اروپایی‌ها در مورد ایران دنبال می‌کردند، منطبق نبوده است. پس در عین حال که غربی‌ها اهدافی را در رابطه ایران دنبال می‌کردند از نظر آنها منافقین هم ابزار خوبی بوده‌اند تا از آن علیه ایران استفاده کنند.

نیز شکننده است. در این موقعیت، مسئله اصلی مهار ایران است؛ بنابراین منافقین یک ...

آقای رشید: فو هم پیروز شده.

آقای درودیان: فو هم پیروز شده. ضمن اینکه از منظر عراق ما هم آمدیم مجلس اعلا و لشکر بدر را تشکیل داده‌ایم، یعنی نگران هستند که ایران پیروز بشود بنابراین مادر وضعیت بودیم که بتوانیم این معادله را که شما فرمودید بر هم بزنیم؛ پس منافقین می‌تواند برای مهار پیروزی ایران و بازگشت آن به عراق، کار کرد داشته باشد و این فعالیت‌ها در این چارچوب انجام شده است.

آقای طاهری: این بحث که کش دار است و ما را به آن چیزی که هدف شما از جلسه است نمی‌رساند. من نکته‌ای را بگویم.
آقای رشید: اگر سؤال ما را پاسخ بدهید و اجازه بدهید طرح سؤال کنیم، بهتر است.

آقای طاهری: آخر من مسئله مرصاد را برایتان نگفتم. این مقدمه را گفتم که استراتژی سازمان را یعنی همان قسمت اصلی سؤال شما که اساساً چه تصویری، چه فکری، چه ذهنیتی و چه اندیشه‌ای داشتند را ...

آقای رشید: به نوعی می‌خواهم همین سؤال را طرح کنم. در دنباله صحبت آقای درودیان احساس ما همیشه این است که چرا واقعاً منافقین در هیچ مرحله‌ای یک پیروزی به دست نیاوردند؟ اینکه سرنوشت استراتژی نیمه سال ۱۳۶۰ تا سال ۶۴ بعد می‌گویید می‌خواستند در یک مقطع چهار، پنج ساله به عنوان یک آلترناتیو برای اروپایی‌ها نقش ایفا کنند. غربی‌ها که نتیجه‌ای نگرفتند، می‌آیند اینجا شروع می‌کنند که یک ارتش درست کنند باز در مرصاد ناتوان می‌شوند.

به نظر می‌رسد وصل بودن به یک جای بیرون و تحلیل براساس منطق بیرونی، سازمان را به مسیری می‌کشاند که نتیجه‌ای ندارد. می‌خواهم بگویم که سازمان به طور ذاتی نه ریشه دارد و نه قابلیت و واقعاً کارهایی که در اروپا می‌کردند و هنوز هم دارند می‌کنند، مثل رئیس جمهور کردن مریم رجوی، یعنی خودشان را می‌آورند در قد و قواره یک نظام، یک دولت و یک نظام جا افتاده، ولی ادا است. واقعاً ادا است. مگر توی بیرونتان مگر

رشید: به نظر می‌رسد از قدیم در بالاترین سطح یک پیوندی بین منافقین و سرویس آمریکا و بین منافقین و سرویس غرب بوده است. در مذاکرات رجوی با حبوش، جمله معروف است. رجوی می‌گوید: شما از ما خواستید که صیاد را بزنیم و زدیم.

تشکیلات است، یعنی تصور اینکه شما در این دنیا فعلی، آدم‌ها را بگذارید توی یک مجموعه، توی یک حصار تشکیلاتی، توی وضعیت خاصی که این طوری فکر کنند اصلاً برای همه مایه حیرت و تعجب است، یعنی همه مانده‌اند که این تشکیلات چه طوری به این نتیجه می‌رسد و این طوری آدم‌ها را نگه می‌دارد. من نمی‌خواهم شرایط مختلف را برای شما بگویم یعنی حتی وقایع زندان در سال‌های ۵۴ و ۵۵ را نمی‌خواهم بگویم. شما با آدم‌هایی که در زندان بودند مصاحبه کنید ببینید چه طوری آدم‌ها را نگه می‌داشتند؟ و چگونه سر همه آدم‌های زندان بلا می‌آورند که فلج بشوند؟ چگونه این تشکیلات آدم‌ها را در مراحل بعدی دور خودش نگه می‌دارد؟ آن هم آدم‌های تحصیل کرده‌را؟ یک شب به آنها می‌گوید شما باید همه زن‌هایتان را طلاق بدهید، و همه آدم‌ها زن‌هایشان را طلاق می‌دهند. همه حلقه‌هایشان را درمی‌آورند دور می‌ریزند، خدا حافظ شما.

یعنی اساس عاطفه وجود ندارد. یک روز دیگر می‌گوید همه شما بچه‌ها یتان را باید از خود دور کنید و همه بچه‌ها بایستی از مادرها جدا بشوند، خدا حافظ شما.

می‌دانید که بچه، جگر گوشه مادر است. بچه پنج ساله، دو ساله، طفل شیرخوار همه را از مادرها می‌گیرند، خدا حافظ شما. بچه‌ها را می‌گیرد و اصلاً معلوم نیست کجا رفته‌اند؟ یعنی بچه‌ها یک اسم جدید، هویت جدید، شناسنامه جدید پیدا می‌کنند. اخیراً من یکی از این افراد را که در تشکیلات، خیلی آدم سرشناسی است، خانم اش و خودش فرار کردند و رفتند، نفوذی هم بودند. همین اخیراً برای کسی که از او سؤال کرده بود که از خواهرت چه خبر؟ تعریف کرده بود که به مادر من زنگ زده صحبت کرده و باز هم

چقدر طرف دار دارید صحیح است دو میلیون، ۱۰ میلیون، ۲۰ میلیون؟! مرتب این ادا و اطوار را درمی‌آوردند. به نظر می‌رسد از قدیم در بالاترین سطح یک پیوندی بین منافقین و سرویس آمریکا و بین منافقین و سرویس غرب بوده است. در مذاکرات رجوی با حبوش، جمله معروف است. رجوی می‌گوید: شما از ما خواستید که صیاد را بزنیم و زدیم.

آقای درودیان: به هر جهت برای ما این نکته وجود دارد و می‌گویم سازمانی که به دنبال آلترناتیو شدن است و پیچیدگی‌های بازی قدرت را بعد از ۳۰ سال درک می‌کند نمی‌توانیم بگویم نگاه به غرب نداشته و بدون ارتباط با غرب عمل می‌کرده است. به نظرم همان چیزی که سازمان آن را به ما نسبت می‌دهد، خودش در آن گرفتار شده است.

به ما چه نسبتی می‌دهد؟ این گونه تحلیل می‌کنند و می‌گویند، رژیم اختناق ایجاد کرده، منتها اختناق اش را با سرپوش جنگ، دارد پوشش می‌دهد. ما می‌گویم عمده‌ترین مسئله سازمان این است که برای رسیدن به قدرت از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند حتی ارتباطات بیرونی، منتها این را با پوشش‌های درونی به خورد اعضای سازمان می‌دهد و آنها را برای کادرها توجیه می‌کند. ظاهر آن این است که خط مشی یا استراتژی سازمان حاصل نشست‌های درونی است، در صورتی که این طور نیست.

آقای طاهری: من به دلیل شناختی که دارم می‌گویم اصلاً وقت این مصاحبه به نظر من کم می‌آید که بخوام این قصه را توضیح بدهم. شما همه چیز را بر محور وابستگی یک تشکیلات به این شکل تحلیل نکنید.

آقای درودیان: اتفاقاً منافقین به خاطر همین مسائلی که می‌گویید، می‌فهمند که بدون ارتباط بیرون نمی‌شود قدرت را قبضه کرد.

آقای طاهری: یک نکته‌ای برای شما بگویم توی آمریکا یا حتی در اروپا اگر کسی که حاضر بشود در مقطع دکترادر مورد این تشکیلات پایان‌نامه بنویسد، قبول می‌کنند. اصلاً پذیرفتن تز دکترای برای تشکیلات سیاسی به این کوچکی، اصلاً فوق‌العاده بعید است علت آن چیست؟ علت واقعاً ناشناخته بودن این

دارد از سازمان، تعریف می کند بعد او گفته که فلانی کجاست؟ یعنی شوهرت کجاست؟ گفته که بله، چند سالیه که من از او خبر ندارم. او عراق است و من از او خبر ندارم. اینها آدم های بی سواد نیستند، اتفاقاً این دو نفر، دانش جوی دانشگاه صنعتی شریف بودند ...

آقای درودیان: ما اینها را می پذیریم و قبول داریم ولی بحث چیز دیگری است. بر اساس درک شما از سازمان، اگر سازمان این قدر پیچیده است، پس ما نباید بپذیریم اگر در این شرایط به تحلیل رسید، خودش رسیده است.

پیچیدگی های افراد و اینکه آنها آدم های باهوشی هستند، به ما اجازه می دهد که بگوییم همان اندازه که آدم های باهوشی سازمان را اداره می کنند، از امکانات بیرون هم استفاده می کنند همان اندازه به ما اجازه می دهد تصور کنیم اینها قادر هستند که غربی ها را هم فریب بدهند که بله رژیم قابل سرنگونی است، به ما امکانات بدهید. تمام این مطالبی که ما سؤال می کنیم و ابهام داریم تأیید کننده برداشت های شما است.

آقای نداف: برداشتی که از فرمایشات آقای طاهری دارم، شاید منظور ایشان این باشد که در واقع تولی و تبری مسعود رجوی یک مرکز انحصاری است و صرفاً بر اساس منافع شخصی رجوی شکل می گیرد و وابستگی یا عدم وابستگی شان هم بر این اساس است، یعنی با توجه به پیچیدگی هایی که سازمان داشتند ...

آقای رشید: ولی بسیار انسان های باهوش و زیرک بودند.

آقای نداف: نمی توانیم بگوییم ماهیت غربی داشتند یا مثلاً در ابتدا شرقی بودند، بعد غربی شدند. صرفاً منافع در واقع ...

آقای درودیان: همین منافع فرقه ای نشان می دهد که اگر امکانی در خارج است باید استفاده کنند. اگر می توانند سعادت را بسیج کنند تا از روس ها امکانات بگیرند، بگیرند. هر چیز که می شود بگیرند. ما می گوییم با وجود این مسائل این احتمال را باید بدهیم که اگر تحلیلی شده، صرفاً بر اساس نشست در عراق این تحلیل ها حاصل نشده بنابراین ...

آقای طاهری: اجازه بدهید بحثمان را از همان نکته قبلی ادامه

بدهم. در این شرایط، نشستنی تشکیل شد و در این نشست، دقیقاً چهار تا پنج سؤال اصلی مطرح کردند که:

جمهوری اسلامی اساساً چه وضعیتی دارد؟ دقیقاً بر روی آن، بحث خیلی مفصلی کردند و چندین شبانه روز نقاط قوت و ضعف جمهوری اسلامی، وضعیت اقتصادی با آمار و ارقام بسیار، مسائل فرهنگی دانشگاه ها و ... از همه این زوایا موضوع را بررسی کردند و در مجموع به نتیجه رسیدند که باید از دلش چه درمی آمد؟ یک راه کار اجرایی برای سرنگونی جمهوری اسلامی. البته گفتند راه کار گذشته جواب نمی دهد و بایستی استراتژی جدیدی اتخاذ شود. سازمان راه یا خط مشی جدیدی را در درونش اتخاذ کرد. این خط مشی را در یک محدوده زمانی چند ماهه اتخاذ کرد و در عین حال که این خط مشی جدید را تست می کرد اما آن را علنی نکرد. این چه زمانی بود؟ تاریخ دقیق تأسیس ارتش، ببخشید تاریخ دقیق شروع عملیات. اولین عملیات بر اساس این خط مشی در تاریخ ۶۵/۱۲/۷ بود. در حالی که اعلام رسمی ارتش آزادی بخش در سی خرداد ۶۶ بود یعنی چیزی حدود چهار ماه فاصله است. یعنی سازمان در این فاصله چه کاری را انجام داد؟ تست کرد که آیا این خط مشی جواب می دهد؟ و وقتی که دید که این خط مشی جواب می دهد و رو به رشد و گسترش است آن را اعلام رسمی کرد. حالا این خط مشی را توضیح بدهم که اساساً در این فاصله ۱۵ ماه چه گذشته است؟ یعنی از ۶۵/۱۲/۷ تا ۶۷/۲/۳۰ را می گویم. آخرین عملیات سازمان قبل از عملیات آفتاب یا چلچراغ؟

آقای درودیان: چلچراغ.

آقای طاهری: عملیات آفتاب بود.

آقای درودیان: چلچراغ، مهران بود.

آقای طاهری: عملیات چلچراغ، فکه بود در این ۱۵ ماه چه اتفاقی افتاد؟ عملیات سازمان در این پانزده ماه را بر اساس این خط مشی می توانیم به چند مرحله تقسیم کنیم:

مرحله اول: عملیات های سازمان، عملیات های بسیار کوچک بود. در عملیات هایشان بیشتر به یک پاسگاه، به یک پایگاه مرکزی، یک پادگان کوچک مرزی حمله می کردند و از یک اسیر

شروع شد و مرتب گسترش پیدا کرد. آن چیزی که در آن زمان رصد می کردیم و دنبال می کردیم و آمار و ارقامش را از سپاه و ارتش و جاهای دیگر می گرفتیم که چه قدر حمله شده است، در مرحله اول، ۲۲ عملیات این شکلی سازمان انجام داد در ابتدای کار این عملیات هایی که سازمان انجام می داد غالباً عملیات های بسیار کوچکی بود یعنی عملیات ها در همین محدوده های بسیار کوچکی انجام می شد و تعداد اسرایی را هم که می گرفتند، خیلی کم بود. مثلاً در مرحله اول بیشترین اسیری که گرفتند ۱۶ نفر بود. در مرحله دوم که از مرداد سال ۶۶ شروع شد و تا مهر ۶۶ یعنی سه ماه طول کشید، فاصله عملیات های سازمان یک مقدار زیادتر شده بود اما از جهت کیفیت از ماه های قبل بالاتر رفته بود به این معنی که در این مرحله، اسرایی که سازمان در هر عملیات می گرفت بین ۱۵ تا ۳۵ نفر بود علت اینکه من روی اسرا تکیه می کنم به خاطر این است که آمار شهدا و مجروحین یا کشته هایی که می گفتند که به جمهوری اسلامی وارد کردیم آمارش بیش تر نجومی بود و اصلاً با واقعیت جور در نمی آمد، اما آمار اسرا واقعی بود. چرا؟ به خاطر تبلیغات، به خاطر اینکه تضعیف روحیه کند، به خاطر اینکه قابلیت سازمان را نشان بدهد.

در این سه ماه یک مقداری فاصله عملیات ها زیادتر شده بود اما از جهت کیفیت، بالاتر رفته بود. آخرین عملیات مرحله دوم، ۶۶/۲۴ بود. عملیات ها باز هم فاصله زمانی بیش تری پیدا کرد. سازمان در مرحله سوم، شش عملیات بیشتر انجام نداد. در مرحله های قبلی یا مقر پاسگاه یا مقر گردان را می گرفت. در مرحله سوم مقر تیپ ها را هم می گرفت. تعداد ۵ تا ۱۰ مقر کوچک تر سازمان جمع می شدند و با یک فرمانده واحد، به یک مقر تیپ حمله می کردند. در گذشته مثلاً ۱۰ یا ۱۵ نفر به یک پاسگاه کوچک حمله می کردند، بعداً به تدریج گسترش پیدا کرد و ۵ یا ۶ مقر کوچک سازمان جمع می شدند و به یک جای بزرگ تری حمله می کردند تا رسید به مرحله سوم، که حتی به مقر تیپ حمله می کردند در مرحله سوم کمترین اسیری که گرفتند ۳۲ نفر بود و بیشترین آنها ۲۶۶ نفر. اما در مرحله چهارم، سه ماه سازمان توقف کامل داشت و هیچ گونه عملیاتی را انجام نداد بعد از سه ماه،

کیفیت عملیات یک باره افزایش پیدا کرد. پیوسته گفته می شد که قرار است سازمان کمیت و کیفیت عملیاتش را بالا ببرد. در مرحله چهارم سازمان دو عملیات بیشتر انجام نداد؛ یکی عملیات فکه بود. یکی عملیات مهران عملیات فکه در اوایل فروردین سال ۶۷ بود. عملیات فکه ...

آقای درودیان: قبل از فاو

آقای رشید: بله

آقای درودیان: تا ۲۲ فروردین

الان می گویم ۸ فروردین عملیات آفتاب در منطقه فکه، آن هم در منطقه لشکر ۷۷ خراسان انجام شد.

آقای رشید: در فکه

آقای طاهری: عملیات بعدی که سازمان انجام داد در ۶۷/۳/۲۸ بود که اسمش عملیات چلچراغ است.

در عملیات مهران که اتفاق افتاد، سازمان شعار می داد که: امروز مهران فردا تهران سازمان در این عملیات ۱۵۰۰ نفر اسیر گرفت و سازمان در این مرحله دقیقاً مقر لشکر را گرفت. در این مرحله، به مقرهای لشکرها حمله می شد.

آقای درودیان: یعنی هم زمان با عراق، منافقین داشتند به فکه می آمدند؟

آقای رشید: بله

آقای طاهری: اینجا لشکر ۱۶ زرهی قزوین و لشکر ۱۱ سپاه

آقای درودیان: لشکر ۱۱ امیرالمؤمنین

طاهری در این عملیات سازمان اعلام کرد ۸۰۰۰ نفر کشته و مجروح از جمهوری اسلامی گرفته است. عملیات بعدی که سازمان انجام داد در چه تاریخی بود؟

آقای رشید: یعنی مرصاد؟

آقای طاهری: ۶۷/۵/۳. چه فاصله زمانی دارد؟

آقای درودیان: ۳۵ روز

آقای طاهری: سازمان عملیات بعدی را ۳۵ روز بعد و با اجبار انجام داد یعنی شرایط جنگ، باعث انجام آن شد. شما خیلی خیلی بهتر از من می دانید. آنچه که سازمان قرار بود انجام بدهد، عملیاتی بود که باید چهار ماه بعد انجام می داد، حدود چهار ماه بعد. گفته

بود حداقل ۱۰۰ روز تا ۱۲۰ روز دیگر بایستی عملیات بعدی سازمان انجام می شد. عملیاتی که سازمان در مرحله بعدی باید انجام می داد، می باید ابزار و امکانات فوق العاده زیادی می داشت و از همان زمان شروع کرده بود به آموزش خلبان. یعنی خلبان هایی که داشت همه را

آورده بود و داشت آموزش خلبانی هلی کوپتر می داد. توپ و تانک هایی که به کشورهای مختلف سفارش داده بود را داشت دریافت می کرد و آموزش می داد و تجهیزات راداری، بی سیمی و وسایل مورد نیاز آنها را داشت تهیه می کرد. تمام نیروهایی که در کشورهای مختلف داشت، همه شان را برای آمدن به عراق بسیج کرده بود.

مقدمات دیگری هم در رابطه با داخل کشور نیاز داشت که اعتراضات اجتماعی و ... که قرار بود انجام شود. به خاطر اینکه عملیات اصلی لو نرود، قرار بود این کارها با فاصله خیلی کمی از عملیات اصلی انجام شود. یک اتفاق فوق العاده نادری افتاد که از نظر من خدا و کیلی یک معجزه بود که ما قطع نامه ۵۹۸ را پذیرفتیم و مسئله آتش بس اعلام شد. اعلام آتش بس یعنی "مرگ رجوی"، مرگ تشکیلات، مرگ این خط مشی. این را سازمان درک نکرد. این را رجوی نفهمید. اگر شما بخواهید ببینید کجا ذهنی عمل کرد. اینجاست که ذهنی عمل کرد. یعنی در شرایطی که هیچ گونه آمادگی نداشت سازمان بعد از اعلام آتش بس آمد سریع ملاقاتی را با صدام انجام داد و اجازه گرفت. عکس و تفسیر آن را هم دیدید. اجازه گرفت که آخرین شانس خودش را امتحان کند، صدام هم اجازه داد و گفت که ما پشتیبانی می کنیم، شما هم کارتان را شروع کنید و آنها هم شروع کردند. در زمانی که آتش بس اعلام شد سازمان به نیروهای خود آماده باش اعلام کرد.

نیروهای سازمان تا آن زمان، تقریباً شاید شبی یک ساعت، دو ساعت هم نمی خوابیدند. همه توپ و تانک های جدید را تازه

طاهری: سازمان بعد از اعلام آتش بس آمد سریع ملاقاتی را با صدام انجام داد و اجازه گرفت. عکس و تفسیر آن را هم دیدید. اجازه گرفت که آخرین شانس خودش را امتحان کند، صدام هم اجازه داد و گفت که ما پشتیبانی می کنیم، شما هم کارتان را شروع کنید و آنها هم شروع کردند.

تازه باز می کرد به آنها آموزش می داد. دستگاه راداری که اصلاً طرف بلد نبود با آن کار کند را روی یک نسخه، این شکلی کپی کرده بودند که پیچ توی دستگاه را به افراد یاد می داد که به طرف راست بپیچان، این طوری موجش عوض می شود؛ یا ماشین های مختلف که آنها بلد

نبودند توضیحات آن را برای افراد نوشته بود. این کارها به خاطر عجله ای بود که سازمان داشت. علی ایحال شکل و ماهیت کاری که سازمان انجام داد را شما دقیقاً می دانید که چه طوری عمل شد. اما اساساً این توضیحات را برای این دادم که من استراتژی اصلی سازمان را برایتان می گویم که از چه گرفته شده بود.

آقای درودیان: ببخشید. همین نکته که مادر ورود منافقین، به عراق گفتیم، انجام آخرین عملیات هم موید همین نکته است. یعنی اصلاً گسترش سازمان رزم مجاهدین و توسعه آنها به بحث ارتش آزادی بخش درست با استراتژی عراق منطبق است. فعلاً با مبانی نظری آنها کاری نداریم، یعنی همان اتفاقی که برای سازمان رزم عراق اتفاق می افتد و استراتژی اش را از "پدافند" به "آفند" تبدیل می کند، همین اتفاق را در حرکت سازمان، گسترش و جهش هایی که در عملیات می کند، حتی به قول فرمایش شما، نقطه آخر در ملاقاتی که با صدام می کند، می بینیم. یعنی درست است که سازمان می آید به لحاظ نظری توضیح می دهد که چرا عملیات؟ چرا ارتش آزادی بخش؟ چرا فلان؟ ولی در سطح بالا، هماهنگی اش با استراتژی عراق است. با آن بحث ها هم منافات ندارد یعنی این طور نیست که نافی آن بحث باشد که مبانی نظری ندارد. اتفاقاً این پیچیدگی سازمان و هوش این افراد است که قادرند برای تغییر استراتژی شان مبانی نظری تعریف کنند؛ قادرند ارتباطات خارجی شان را با پوشش ضرورت های تاریخی و شرایط اجتماعی منطبق کنند. اینها علامت هوش آنها است.

آقای طاهری: استراتژی که سازمان در اینجا اتخاذ کرد...

آقای رشید: در مرصاد؟

آقای طاهری: در مرصاد، یعنی اساساً در جنگ آزادی بخش نوین که اتخاذ کرد، اساساً برگرفته شده از تفکر یکی از "مارکسیسم‌های معروف" یا "نئومارکسیسم‌های معروف" است نام این فرد، آنتونی گرامشی است. او رئیس حزب کمونیست ایتالیا بود. مدت‌ها دستگیر شد و به زندان رفت. بعضی از کتاب‌هایش در ایران ترجمه شده مثل نامه‌های زندانش. بحث "هژمونی" ایشان در جامعه‌شناسی، یک بحث خیلی معروفی است که هنوز هم بحث‌اش یک بحث نو و تازه‌ای است. اما آنچه که سازمان تاحدی از آن استفاده کرد، از نظریه "جنگ مانوری" او می‌باشد. نظریه جنگ مانوری او چه می‌گوید؟ می‌گوید: اساساً تحولات در کشورهای سرمایه‌داری و فئودالیسم کاملاً با همدیگر متفاوت است. می‌گوید: در دوران فئودالیسم دولت و ملت از یکدیگر جدا هستند یعنی میان این دو تا فاصله است. چرا فاصله است؟ به خاطر اینکه ارتباطات وجود ندارد، وسایل ارتباط جمعی نیست، مردم در دهات زندگی می‌کنند، اصلاً نمی‌دانند چه خبر است. حاکمیت به صورت قبیله و خان است و زندگی دامداری دارند و اصلاً مناسباتی ندارند. دولت با کی طرف است؟ با یک روستایی. می‌گوید: در نظام فئودالیسم پیوندی بین ملت و دولت وجود ندارد در حالی که در نظام سرمایه‌داری کاملاً برعکس است. یعنی همه آدم‌هایی که در جامعه زندگی می‌کنند، به شکلی با دولت مناسباتی دارند و به دولت وصل هستند. این ارتباط، یک ارتباط پیچیده‌تری نسبت به ارتباطات فئودالیسم می‌باشد در نتیجه می‌گوید: اگر در دولت فئودالیسم کسی بتواند با یک جنگ مانوری و یا به یک تعبیر خیلی شیک‌تری، از بیرون بتواند یک منطقه‌ای از مرز را بشکافتد به دلیل همین فاصله‌ای که بین مردم و دولت وجود دارد می‌تواند تا قلب حکومت پیش برود. این تفکر این را اگر یک طوری دیگری توضیح بدهم این طوری است. شما یک قلعه را نگاه کنید. چه طوری است؟ تصور کنید که مثلاً همه ایران، یک قلعه کلی باشد. مثلاً تهران، یک قلعه‌ای باشد که در این قلعه چی هست؟ در این قلعه، شاه نشین قلعه است که در اینجا رئیس، خان و همه زندگی می‌کنند در این فیلم‌ها که آدم می‌بیند

همین وضعیت را دارند. یعنی یک دفعه می‌آیند.

آقای رشید: مثل ارگ بم

آقای طاهری: ارگ بم هم همین طوری بود که البته در اثر زلزله خراب شد. می‌گوید اگر کسی یک نقطه مرزی را سوراخ کند تا به اینجا برسد، هیچ کسی وجود ندارد. در اینجا هم همین طور است می‌گوید: در دولت فئودالیسم دو قدرت، حکومت را نگه داشته است. آنها کی هستند؟ یکی نیروهایی است که شاه را محافظت می‌کنند و در مرکز وجود دارند. یکی نیروهایی هست که مرزها را نگه می‌دارند. مثلاً حکومت داریوش را که نگاه کنید فقط در مرزهایش نیرو دارد، بین مرزها چیزی وجود ندارد. یادتان باشد قبل از خودمان در مناطق مختلف کشور یک دفعه می‌بینید شورشی سر می‌گیرد و شلوغ می‌کنند، اما در دولت‌های سرمایه‌داری، شورش‌های دهقانی و شورش‌های دیگری دیده نمی‌شود.

آقای رشید: نظام ما را به یک نظام فئودالیستی تشبیه کرده؟

آقای طاهری: می‌گوید: جمهوری اسلامی نظام ماقبل سرمایه‌داری است که به دلیل جنگ و به دلیل خفقتی که به وجود آورده بین مردم و ملت فاصله افتاده است. در نتیجه آن بخشی از مردم هم که طرف دار نظام بودند به دلیل فعالیتی که ما در مرزها داشتیم، جمهوری اسلامی مجبور شده نیروهای طرفدار خودش را به جبهه‌ها بیاورد. برای چه؟ چون ارتش جواب نمی‌داده مجبور شده نیروهای داوطلب را بیاورد. در نتیجه شهرها از نیروهای اصلی که بایستی مدافع شهرها باشند، خالی شده و نیرویی هم وسط راه نیست. چرا نیست؟ چون مردم بی تفاوت هستند، مردم به دلیل تورم، مشکلات اقتصادی، بیکاری و ... بی تفاوت شده‌اند، در نتیجه اگر ما از اینجا شروع کنیم تا شاه نشین قلعه می‌توانیم پیش برویم. بر اساس این تفکر زمانی که در آن حمله می‌کند، می‌گوید: در جبهه‌ای به عرض یک جاده ما می‌توانیم به تهران برسیم. با این تفکر ما می‌توانیم چه کار کنیم؟ چند سال قبل از اینکه سازمان این خط مشی را استفاده کند، در اوگاندا چنین اتفاقی افتاده است. چه چیزی وجود داشت؟ یک گارد ملی وجود داشت و یک ارتش وجود داشت. گارد ملی از شاه

اوگاندا، رئیس جمهوری حمایت می کرد و ارتش هم مرزها را محافظت می کرد، وقتی چند نفر انقلابی از بیرون حمله کردند و آمدند، در اوگاندا انقلاب شد. دولت گرفته شد و تمام شد و رفت. سازمان می خواست از این شیوه استفاده کند، از این تفکر می خواست استفاده کند و این کار را انجام دهد.

آقای رشید: اولاً اقل از نیروهایش استفاده کرد در این ...

آقای طاهری: اما چه نقصی در این خط مشی وجود داشت؟ نقصی که وجود داشت این بود که اساساً این استراتژی برای دوران ماقبل سرمایه داری یعنی دوران فئودالیسم است. در حالی که رجوی یا سازمان در چند مقطع به شدت تأکید کردند بر سرمایه داری یا وابسته بودن بورژوازی ایران. در سال ۱۳۴۸ هم در نشست تبریز وقتی کادرهای همه جانبه سازمان در آنجا تشکیل جلسه دادند، در آن نشست می خواستند که استراتژی از دلش بیرون بیاید. گفتند نیروهایمان سرخورده شده اند و دیگر کار فکری، مطالعاتی و ... به دردشان نمی خورد. بایستی چکار کنیم؟ بایستی استراتژی مان را مشخص کنیم. در آنجا آمدند اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران را بررسی کردند. یکی از نتایج آن جمع بندی این بود که: ایران کشوری است وابسته به سرمایه داری خارجی و بورژوازی وابسته است.

آقای درودیان: قبل از انقلاب به این جمع بندی رسیده بودند؟

آقای طاهری: دو مرتبه در آستانه پیروزی انقلاب یعنی چند ماه قبل از اینکه انقلاب پیروز بشود - در زندان چه کار کردند؟ اگر شما کتاب کارتر یا امپریالیسم را بخوانید که سازمان نوشته بود، پنج، شش تا کتاب در آن زمان نوشته اند، زمامداری کارتر یک کتابش بود و یک کتابش امپریالیسم بود که سازمان چاپ کرد. دقیقاً همین تحلیل در این کتاب است، می گوید: ایران کشور سرمایه داری است.

آقای درودیان: چرا به این تحلیل تاسی می کنند؟

آقای طاهری: سؤال اصلی اینجاست که سازمان با چه تحلیلی این کار را کرد؟ نیروها از سازمان می پرسند شما که می گوید از این تفکر استفاده کنیم، این تفکر که برای ماقبل

سرمایه داری است - ماقبلاً اشاره کردیم که می گفتند جمهوری اسلامی یا ایران کشور سرمایه داری است - پس چرا چنین چیزی را استفاده می کنید؟ در پاسخ اعضا یک حرف فوق العاده بی ربطی می زد و بر این اساس توضیح می دهد. وقتی می خواهد بیاید این راز مینی اش کند و توضیح بدهد که بین ملت و مردم فاصله وجود دارد، می آید زندانی هایش را می گوید، چقدر مردم در زندان ها هستند؟ چقدر کشتار کرده است؟ چقدر اعتراضات کارگری وجود دارد؟ آن زمان ها اگر یادتان باشد، این تفاوت خیلی زیاد بود. مثلاً تعداد زیادی از این اعتراضات کارگری که مردم برای حقوقشان یا بیکاریشان تظاهرات می کردند، همه اینها را کنار هم می گذارد و از مجموع اینها نتیجه می گرفت که: جمهوری اسلامی نظام سرمایه داری به معنی ارتباط تنگاتنگ دولت و ملت نیست به جهتی ...

آقای درودیان: پس این تحلیل، پشتوانه عملیات های کوچک هم هست و تشکیل ارتش آزادی بخش را هم شامل می شود.

آقای طاهری: بله، این تفکر، برای این است که می گوید: دولت های ماقبل سرمایه داری را با جنگ مانوری می شود سرنگون کرد. جنگ مانوری به معنی همین کودتا، یعنی از بیرون می شود با یک حرکت، این شکلی آمد و جمهوری اسلامی را سرنگون کرد. کاری که سازمان در مراحل ۱۵ ماهه اولیه انجام می داد دقیقاً مقدمه ای بود برای کاری که بایستی ۱۸ ماه بعد - یعنی در پایان ۱۸ ماه یعنی سه و چهار ماه بعد از پذیرش قطع نامه - انجام می داد. اما به حول و قوه الهی چه اتفاقی افتاد؟ واقعاً یک معجزه ای روی داد و سازمان نتوانست به آن نتیجه اش برسد. اگر قرار بود سازمان سه ماه دیگر عملیات خودش را انجام بدهد، توانی که سازمان استفاده کرد، هم از جهت کمی و هم از جهت کیفی قطعاً توان فوق العاده زیادتری بود.

آقای درودیان: اینها مرصاد را انجام دادند که به سمت تهران بیایند.

آقای طاهری: بله، همین را می خواهم توضیح بدهم. هم از جهت کمی و هم از جهت کیفی. نکته دوم اینکه وضعیت

جمهوری اسلامی به ویژه وضعیت جبهه های جنگ مان بسیار بسیار وخیم تر از آن چیزی می شدند که در ۲۸ تیر ۶۷ بود.

آقای درودیان: ۲۸ تیر پذیرش قطع نامه است و ۲۹ مرداد آتش بس برقرار شد.

آقای طاهری: می خواهم این نکته را بگویم، در این فاصله روندی که داشتیم، چون روند صعودی نبود و روندی بود که پیوسته وضعیت ما نامناسب تر می شد. اگر نگاه کنید وضعیت ما در جبهه ها در اواخر سال ۶۶ خیلی بهتر بود تا چهار ماه آخر. چون همه جاهایی که ما در گذشته داشتیم همه را در چهار ماه آخر از دست داده بودیم. نه توسط سازمان بلکه توسط ارتش عراق.

آقای رشید: اصلاً دلیلی که صدام حمله نمی کرد، اشتباه اش بود. می توانست حمله کند ولی نکرد. یک سال ابتدای سال ۶۵ آمد تحت عنوان "استراتژی دفاع متحرک" حملاتی را انجام داد که موفق نشد و آن را کنار گذاشت.

آقای درودیان: آقای شمخانی می گوید...

آقای رشید: آقای شمخانی معتقد بود این حملاتی که سازمان کرد روی تفکر صدام تأثیر گذاشت.

آقای درودیان: آسیب پذیری خطوط دفاعی ما را آشکار کرد.

آقای طاهری: اگر بعد از انقلاب، اگر در این مدت ۲۷ سال از

من بپرسید که عمده ترین و اصلی ترین دشمن جمهوری اسلامی ایران چه کسی بوده و چه کارهایی آنجا داده است؟ به شما می گویم: "سازمان بوده." شما اگر نگاه کنید هر جایی که شما بروید، رد پای سازمان را کامل می بینید. به نظر من اگر سازمان در ماجرای جنگ نمی آمد، قطعاً سرنوشت جنگ عوض می شد. خود سازمان چندین بار توی مذاکراتی که با همین مسئولین عراقی داشته است دقیقاً به آنها می گوید که: ما در جنگ به شما کمک کردیم. در مراحل بعدی هم با آنها مذاکره می کنند، همیشه این نکته را به آنها گوشزد می کنند. یعنی به عنوان یک تشکیلاتی که ما به شما اطلاعات می دادیم، به ما نگاه کنید. وقتی عراق یک موشک به ایران می زد در عرض پنج دقیقه ما متوجه می شدیم. یعنی براساس تخلیه هایی که سازمان انجام می داد، مشخص

می شد موشک به کجا خورده؟ چند نفر کشته شده؟ شهدا چه کسانی هستند؟ معرو حین در کدام بیمارستان خوابیده اند؟ و کوچه و پلاک و ... را همه را دقیقاً در اختیار صدام می گذاشتند. مجموعه اطلاعاتی که سازمان به صدام و عراق می داد، مجموعه خط مشی و استراتژی که به آنها نشان می داد و اصلاً آنها را راهنمایی کرد که ایرانی ها چطور ضربه بپذیر هستند، تمامش را خود صدام هم می دانست که مدیون چه کسی است؟ مدیون سازمان است.

آقای درودیان: ببخشید اگر از بحث شما بخواهیم نتیجه بگیریم، شما به هر جهت معتقد هستید که منافقین در استراتژی شکست خوردند. مرصاد یعنی شکست در استراتژی. درست است؟ البته بر این بحث، سه نقد هم شما قائل هستید. می خواهم ببینم بیش از این چیزی نیست؟ یکی معتقدید تحلیل غلط از شرایط می کردند. فرمودید که قبلاً گفته بودند ایران بورژوازی وابسته است ولی حالا می گویند دوره ماقبل از بورژوازی است. یکی فرمودید در انجام عملیات تعجیل کردند، یعنی اگر دو سه ماه دیگر صبر می کردند و آن زمان انجام می دادند، به نتیجه می رسید. فرض شما بر این است که مشکل آنها تعجیل بود.

آقای طاهری: به نتیجه می رسید، نیست. حاصل کار و خسارت قطعاً این نمی شد. یعنی اگر در مرصاد ۱۵۰ کیلومتر آمدند

درویدیان: اگر خود ما هم می آمدیم و جنگ را با موجودیت مان پیوند می زدیم، ما هم شاید موجودیت مان تمام می شد یعنی به جای پذیرش قطع نامه و به قول فرمایش شما آن انعطاف که یک شرایط جدید ایجاد کرد را نداشتیم، ما هم آن بقایمان در خطر بود. پس ما این اشتباه را نکردیم. اگر ما فکر می کردیم که جنگ را باید با موجودیت خودمان پیوند بزنیم، اشتباه بوده ولی این کار را نکردیم و بقایمان هم تضمین شد. صدام هم شاید این اشتباه را کرد که دچار این سرنوشت شد.

جلو، آن وقت ممکن بود تا ۵۰۰ کیلومتر جلو بیایند.

آقای درودیان: نکته سوم می فرمایید که یکی از مشکلاتشان در طراحی استراتژی این بود که نوعی پیوستگی بین جنگ و بقای نظام قائل می شدند در صورتی که اشتباه کردند، نظام قادر بود تصمیم بگیرد.

غیر از این سه نقد، چه نقد دیگری هست؟

آقای طاهری: استراتژی سازمان، به دلیل اینکه آن چیزی که سازمان برایش برنامه داشت تا در یک شرایط خاص و در یک زمان خاص عمل کند، برای آنها فراهم نشد و ما هم نمی توانیم با ما و اگر پیش بینی کنیم که چه اتفاقی می افتد.

آقای درودیان: مورد به مورد بحث کنیم. آیا این تحلیل، درست بود که بقای جمهوری اسلامی را با جنگ پیوسته می دیدند؟

آقای طاهری: بله. یعنی اصلاً تحت هیچ شرایطی سازمان در مخیله اش خطور نمی کرد که جمهوری اسلامی از شعار "جنگ جنگ تارفع فتنه" دست بکشد.

آقای درودیان: پس اشتباه کردند.

آقای طاهری: می خواهم این نکته را بگویم من وقتی خدمت شما می گویم این را نگویید اشتباه کرد، من هم این تصور را داشتم شما برداشتی غیر از این داشتید...

آقای رشید: وقتی قطع نامه را پذیرفتیم؟

آقای طاهری: معجزه ای اتفاق افتاد. همه گریه می کردند. اصلاً این نکته را فقط بگذارید برای ...

آقای درودیان: ما فقط منافقین را نمی گویم اگر ما هم فکر می کردیم موجودیت نظام فقط با جنگ است ما هم اشتباه می کردیم. نمی خواهم بگویم که ...

آقای طاهری: ببینید شما خودت را بگذار در آن شرایط، یعنی شما می گوید که ...

آقای درودیان: نه ببینید...

آقای طاهری: یعنی خودت را بگذار در سال ۶۶

آقای درودیان: مادر زمان ما قبل اتخاذ استراتژی نیستیم، بعد از اتخاذ استراتژی و تست شدن آن هستیم، یعنی داریم یک

قضایات می کنیم. به قول فرمایش شما ما الان نمی گویم همان موقع هم ما می دانستیم درست نمی گویند، می خواهیم ببینیم کجای کار اشکال داشت که به نتیجه نرسیدند؟ خود ما هم همین طور. اگر خود ما هم می آمدیم و جنگ را با موجودیت مان پیوند می زدیم، ما هم شاید موجودیت مان تمام می شد یعنی به جای پذیرش قطع نامه و به قول فرمایش شما آن انعطاف که یک شرایط جدید ایجاد کرد در انداشتیم، ما هم آن بقایمان در خطر بود. پس ما این اشتباه را نکردیم. اگر ما فکر می کردیم که جنگ را باید با موجودیت خودمان پیوند بزنیم، اشتباه بوده ولی این کار را نکردیم و بقایمان هم تضمین شد. صدام هم شاید این اشتباه را کرد که دچار این سرنوشت شد.

آقای طاهری: بله "ما" که شما می گوید فقط حضرت امام بود، یعنی حضرت امام بود. یعنی اینجا می شما دو نوع است یکی می گوید من

آقای درودیان: نه، نه امام است.

آقای طاهری: من بینی و بین الله در مخیله ام نمی گنجید. به نظر من یک معجزه ای اتفاق افتاد. خدا و کیلی که این معجزه هم دقیقاً در شرایط ...

آقای درودیان: شما وقتی می گوید معجزه، وجه عقلانی اش را نادیده می گیرید. من می خواهم بگویم این تصمیم، وجه عقلانی دارد. به لحاظ تاریخی صلح امام حسن (ع)، صلح حدیبیه و ... و وجه عقلانی دارند منتهی چون که جامعه ما در شرایط انقلابی بود شرایط انقلابی و جنگ، مشخصه اش التهاب و مطلق اندیشی است، لذا شاید این طور فکر می کردیم در صورتی که امکان دارد امام این طوری نبوده ولی ما این طوری بودیم ...

آقای طاهری: این نکته را که من می گویم فضایی که ساخته شده بود، این شرایطی که فراهم شده بود برای جامعه ما تصمیم گیری در آن هم از معجزه کمتر نبوده. یعنی در آن شرایط خیلی سخت بود.

آقای درودیان: آیا آقای هاشمی این معجزه را قبول دارد؟
آقای هاشمی: می گفت سه سال من می گفتم ببینید صلح کنیم پس افرادی وجود داشته که با استدلال می گفتند جنگ را تمام کنیم.

پس همه ما این نبوده.

ندادند.

آقای طاهری: باشد امام جامع نگر بود. یک آقای هاشمی تنها نبود. امام بایستی یک مجموعه کل مملکت و جو جامعه را ...

آقای نداف: در ۲۲ بهمن هم آقای طالقانی همین استدلال‌ها را می‌کرد ولی امام باز معجزه کرد.

آقای طاهری: بله این را که می‌گویم و اسمش را معجزه گذاشته‌ام به معنی عمقی نیست، یعنی واقعاً یک چیزی فوق العاده عجیب بود. اگر سه ماه دیگر این تصمیم گرفته می‌شد و در آن زمان گرفته نمی‌شد، دیگر خساراتی که طی دو ماه بعد ما می‌دیدیم، نه اینکه جمهوری اسلامی خدای نکرده سرنگون می‌شد، این اتفاق نمی‌افتاد، اما به نظر من خسارت‌های ما خسارت‌های خیلی شدیدتری می‌شد.

آقای درودیان: ببخشید من فکر می‌کنم شما نقدی بر این استراتژی ندارید. در ذهنتان این است که استراتژی درست طراحی شده است.

آقای طاهری: همین که به شما می‌گویم این استراتژی اصلاً برای نظام ماقبل سرمایه‌داری ترسیم شده است، یعنی با واقعیت‌ها جور در نمی‌آید اما رجوی به خاطر اینکه می‌خواست از این استراتژی استفاده کند می‌آمد توجیه می‌کرد و می‌گفت: پیوندی بین جامعه و دولت وجود ندارد. در جمهوری اسلامی، ملت و دولت وجود ندارد و توجیه می‌کرد. در حالی که این طوری نبود و اصلاً آن شکل نظام ماقبل سرمایه‌داری که وقتی به یک جا حمله شد، سنگرهای بعدی وجود ندارد و سرنگون می‌شود، غلط بود. در حالی که تو ممکن است وقتی که در این خط آمدی، داخل جبهه آمدی با یک تلفن می‌گویی آقا هواپیما برود بمباران کند، موشک‌ها را بزیند می‌روید بمباران می‌کنید. سریع می‌آیند ارتباطات وجود دارد. یعنی از این استراتژی نمی‌توان آن چیزی را که رجوی از آن می‌خواست - یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی - را در آورده‌ام این استراتژی می‌توانست خسارت بسیار شدیدتری از آن چیزی که اتفاق افتاد به ما بزند.

آقای درودیان: نه ما سؤال‌المان، سؤال اول است. بنابراین منافقین به آن چهار سؤال که در آن نشست کردند، پاسخ درست

آقای طاهری: به هر حال آنها بهترین راه را انتخاب کردند. حالا ممکن است که به نظر شما خطا به این وارد باشد، ده اشکال داشته باشد اما این خط مشی، بهتر از راه و استراتژی‌ای که در گذشته داشتند جواب می‌داد. در گذشته می‌رفت طرف خودش را می‌کشت و دو تانیر و جمع می‌کرد حالا این همه نیرو ...

آقای رشید: در شرایطی هم که این حمله اتفاق افتاد، نمی‌شود گفت منافقین اصلاً نظامی نبودند. بالاخره یک فکر نظامی هم داشته‌اند. در دوره‌ای که عملیات مرصاد اتفاق افتاد و آن ما دچار یک غفلت استراتژیک در مورد عراق شده بودیم که آن هجمه بر ما شده و ما اصلاً تصور نمی‌کردیم.

آقای درودیان: موازنه به ضرر ما به هم خورده بود.

آقای رشید: بله، وزارت اطلاعات از یک ماه قبل به ما می‌گفتند: منافقین می‌خواهند در آبادان عمل کنند، توی شلمچه، توی تنومه، یعنی مداوم توجه ما را به جنوب جلب می‌کردند و خیلی آمدند به ما گفتند. حالا ببینید چه اتفاقی در سراسر مرز افتاد؟ کل ارتش صدام آمد و کل سپاه را در منطقه جنوب درگیر کرد و در منطقه غرب هم کل ارتش را درگیر کرد، یعنی ۹۰ درصد ارتش و سپاه از اینجا به پایین درگیر بود. در ماه‌های خرداد و تیر، دو ماه تمام یک سوراخ باز مانده بود که همین منافقین داخل آن آمدند. موقعی که پیش روی کردند من به آقای شمخانی گفتم بیشتر از دوره اول جنگ به داخل آمدند، ولی هیچ خبری نیست و هیچ خبری هم نبود.

می‌خواهم بگویم که نشستند و تحلیل کردند گفتند اگر سپاه ده لشکر دارد و ده لشکر هم ارتش، کل این لشکرهای سپاه ارتش با ارتش صدام درگیر هستند و کسی نیست.

آقای درودیان: از قصر شیرین به بالا ...

آقای رشید: یعنی ما کاری کنیم تا کل نیروهای هوادار و طرف دار جدی نظام در مرز درگیر شوند و موقعی که تا چهار زبر آمدند ...

آقای نداف: البته اشتباه هم کرده بود، آمده بودند در جاده ترافیک شد و مردم هم فهمیدند.

نداف: یک فرضی هم وجود دارد که جدای از اینکه شما فرمودید تعجیل در عملیات فروغ جاویدان داشتند و وعده و وعیدهایی هم که ارتش صدام به اینها داد عملی نشد. از لابه لای مذاکرات مسعود رجوی با مسئول امنیتی عراق این طوری بر می آید که تردید داشته، واقعاً عراق خیلی مایل نبوده که منافقین واقعاً بزنند و نسبت به این عملیات، تردید داشته.

آقای رشید: ترافیک مردم بود.

آقای درودیان: اینکه کل ارتش و سپاه درگیر بودند اینکشان می فرمایند آیا در دراز مدت اگر کل ارتش و سپاه درگیر نبودند، منافقین نمی توانستند این طوری عمل کنند؟ من می گویم اتفاقاً آنکه در این استراتژی برای منافقین "پاشنه آشیل" است اینکه سرنگونی رادر جنگ و وابستگی با استراتژی عراق طراحی کرد. این پاشنه آشیل اینهاست. اما نقطه شکست این استراتژی، همین نکته است. استراتژی براندازی بر پایه جنگ و ادامه جنگ و پیوستگی با عراق است و آنجا که ماقطع نامه را پذیرفتیم، شکست خورد. ولو اینکه مرصاد را هم انجام نمی دادند این استراتژی شکست می خورد. این نقطه ضعف شان است.

آقای رشید: آن قدر با پیام امام نیرو آمد. آقای طاهری این قدر نیرو به جبهه آمد. واقعاً کسانی که سال ۵۹ به مدت شش ماه آمده بودند به جبهه برگشتند. همه یک بار دیگر به حقانیت امام ایمان آوردند.

آقای درودیان: این هم نشان دیگری است بر اینکه تحلیل اجتماعی شان غلط بود. یعنی جنگ، پذیرش قطع نامه و پایان جنگ، یک پتانسیل اجتماعی را آزاد می کند و اتفاقی می افتد که اول جنگ افتاد و این جزء تحلیل های غلط سازمان است. منافقین بیش از اینکه در عملیات مرصاد و در پشت تنگه چهارزبر گرفتار شوند. در مبانی استراتژی و تحلیل اجتماعی شان دچار خطا

شدند.

آقای طاهری: اینکه سازمان ذهن گراست و اینکه به هر حال این حصار تشکیلاتی و این جوی را که فراهم کردند برای خودشان مشکلاتی را ایجاد کرد و خود آنها را هم اذیت کرد و ناچار شدند حتی در مقطع ۳۰ خرداد و علی رغم اینکه مرکزیت سازمان اعتقاد نداشت که توانایی رویارویی با جمهوری اسلامی را دارد اما رجوی بر این تأکید داشت که باید این کار را بکنیم. این به هر حال طبیعی است اما شما این نکته را هم مد نظر داشته باشید که رجوی در آنجا گفت "یا همه یا هیچ". یعنی در آنجا قبل از مرصاد ...

آقای درودیان: همان نشست ده ساعته است؟

آقای طاهری: بله در آنجا گفت: یا همه یا هیچ. یعنی اگر ما امروز این کار را نکنیم، راست هم می گفت. یعنی اگر در این فاصله ده روزی که صدام مجاز بود و فرصت داشت که آتش بس را قطعی قبول کند و ما هم پذیرفته بودیم، اگر در این فاصله کاری نمی کرد دیگر کار، شدنی نبود. اما استراتژی سازمان در آن زمان طرح ریزی نشده بود، از قبل طرح ریزی شده بود. چرا؟ شما اگر نگاه کنید قبلاً هم عیناً این شعار را داشتند می دادند: امروز مهران فردا تهران. شعاری بود که از رادیو شان هم پخش کردند. چندین بار هم فیلم شان را پخش کردند که مردم در میدان اصلی مهران داشتند شعار می دادند. این کار به این معنی بود که خط مشی ترسیم شده بود، اما این خط مشی را نتوانست در روز خودش انجام دهد. طبیعی است در مقطعی که آمادگی وجود ندارد و شرایط فراهم نیست، نبایستی عمل می کردند. آنها هم همراه با صدام بایست قطع نامه را می پذیرفتند. اما اینها چه کار کردند؟ ریسک کردند آن هم نه ریسک معقولانه، اینجا شما می توانید بگویید معقولانه نبود.

آقای درودیان: استراتژی یک امر عقلانی است و یک امر ریسکی نیست. اشتباه آنها هم همین است و همان چیزی که به ما نسبت می دادند را خودشان دچار شدند.

آقای رشید: این چند حرکت را شما پشت سر هم بگذارید، حرکت خرداد سال ۶۰ و حرکت های بعدی و همین حرکت

مرصادرا، چرا همواره اینها شکست می‌خورند؟

آقای طاهری: زیاده خواهی شان است. یعنی زیاده خواهی

سازمان نشان ...

آقای نداف: یک فرضی هم وجود دارد که جدای از اینکه شما فرمودید تعجیل در عملیات فروغ جاویدان داشتند و وعده و وعیدهایی هم که ارتش صدام به اینها داد عملی نشد. از لابه لای مذاکرات مسعود رجوی با مسئول امنیتی عراق این طوری بر می آید که تردید داشته، واقعاً عراق خیلی مایل نبوده که منافقین واقعاً بزنند و نسبت به این عملیات، تردید داشته.

آقای طاهری: خدا و کیلی کمک درست و حسابی نکرد.

آقای نداف: بعد مسعود رجوی به قدری فشار می آورد و قاطعانه می گوید که ما رژیم را سرنگون می کنیم. یعنی این قدر ضمانت می دهد و می گوید شما بیاید پشت سر ما. در لابه لای خاطرات میلشیای سازمان هم نگاه کنید می بینید که اینها واقعاً انتظار داشتند از هوا پشتیبانی بشوند.

این تصویری را که الان گفتم خیلی جالب است یکی از این میلشیاها می گوید ما به جای اینکه از هوا حمایت بشویم، باران گلوله های مردمی است که دارد روی سر ما می ریزد و به اصطلاح سرازیر می شود. یعنی اینها فکرش را نمی کردند که بیایند سیخ بشوند و داخل خاک جمهوری اسلامی ایران بیایند، از آن طرف هم عراق ...

آقای رشید: صدام به این نکته توجه داشته که دوره استفاده از منافقین گذشته است.

آقای نداف: آقای طاهری یک مسئله هم این بحث هژمونی را زیاد شنیده ام، حالا نمی توانم مستند بگویم. تا آنجا که به خاطر دارم علی رغم تأکید جناب عالی که می فرمایید فاصله دولت و ملت را تحلیل می کردند ولی می بینیم که باز اصطلاحاً از هژمونی استفاده می کند و منظور آنها همان طلسم اختناق است که باید شکسته بشود.

آقای طاهری: بحث هژمونی در رابطه با مسئله جامعه شناسی است و اصلاً به این بحث هیچ ربطی ندارد. طرح بحث هژمونی در دوران پختگی تفکر گرامشی صورت گرفته،

یعنی برای دوران جوانی اش نیست. در جوانی اش نامه های زندان و کتاب های دیگرش را نوشته است.

آقای رشید: برای چه دوره ای است؟

آقای درودیان: در ایران کتابی از او ترجمه شده؟

آقای طاهری: در ایران نامه های زندانش ترجمه شده. الان یکی دو تا از کتابش را من دارم.

آقای نداف: خیلی جالب نظریه آنتونی گرامشی ...

آقای طاهری: خودش هم سال های زیادی بعد از جنگ جهانی دوم در زندان بوده است.

آقای درودیان: آقای طاهری، یک نکته دیگر را هم آقای رشید بیان کرد. شما صحبت های آقای نداف را گوش کردید، باز بر می گشت به آن نکته اول. ببینید وقتی که ماقطع نامه را می پذیریم یک اتفاقی می افتد که کارکرد صدام و منافقین برای غرب و یکدیگر تمام می شود. صدام به این توجه داشته است اما منافقین این را نمی بینند. نمی بینند وقتی که قطع نامه پذیرفته شد، کارکرد صدام برای غرب هم تمام می شود نه تنها منافقین برای صدام بلکه صدام هم، اینها اشتباه در محاسبه است. علت این اشتباه در محاسبه را من فکر می کنم یک نکته غیر از مسئله ذهنی بودن است و اینکه منافقین احساس می کنند که می توانند سر همه کلاه بگذارند، یعنی می گویند این استفاده را می کنیم و بعد راه خودمان را می رویم، در صورتی که کسی که در پارادایم قدرت می آید و می خواهد با عامل خارجی کار کند نمی تواند از این پارادایم خارج شود و به نظرم این نکته هم از اشتباهات منافقین است.

آقای طاهری: بله این نکته ای فوق العاده حساس است که شما روی آن انگشت گذاشتید. خود بزرگ بینی رجوی یک واقعیت است. این نوع روابط تشکیلاتی را هیچ کس ندارد. یعنی خودشان را واقعاً عقل کل می دانند. تشکیلات را عقل کل می دانند و این را تا پایین ترین آدم در تشکیلات تسری می دهند یعنی از همه آدم و عالم بهتر می فهمند.

آقای نداف: یک مطلبی از مسعود رجوی می خواندم می گوید هر چند در کاخ سفید می دانستند، که چه کسی حزب جمهوری اسلامی را منفجر کرده و چرا عملیات علیه رئیس

جمهوری و وزرای ایران را انجام داد و آنها خوب می دانستند ولی باز هم صفت تروریسم به ما ندادند با آنها هماهنگ بودیم، تحلیلی که آنها داشتند درست بود.

نکته ای را می خواهم عرض کنم شاید نظر شما مخالف باشد. شما در واقع ورود منافقین به عراق را مصادف با تشکیل ارتش آزادی بخش دانستید یعنی از نیمه دوم یا اول سال ۶۵ در حالی که با این بررسی هایی که دارم انجام می دهم و مقاله اش را برای این فصل نامه نوشته ام می بینیم وقتی منافقین در سال ۶۰ به آن اهدافی که می خواستند برسند، نرسیدند و در واقع سقوط رژیم جمهوری اسلامی محقق نشد.

یعنی تک پایه کردن رژیم جمهوری اسلامی. در واقع می خواستند با شکل کودتا گونه بیابند مسئولین حکومتی را حذف کنند. بعد از فرار بنی صدر و بعد از همه بحران هایی که ایجاد شد اینها شروع به نزدیک شدن به عراق کردند، حداقل در والفجر مقدماتی محرزترین همکاری اطلاعاتی بین عراق و منافقین انجام شد یعنی...

آقای درودیان: قبل از رفتن رجوی به عراق

آقای نداف: قبل از رفتن به عراق، اینها رفته بودند به فرانسه. نفوذی منافقین ۲۴ ساعت قبل از عملیات رفت و تمام اطلاعات را برد. البته سردار رشید این موضوع را بهتر می دانند. این را شما چه طوری می بینید؟ واقعاً این همکاری های سازمان با ارتش عراق یا استخبارات و یا مخابرات را چگونه می بینید؟

آقای طاهری: پیوند بر نامه عراق و ارتباط سازمان با عراق را از اول یک باره دیگر بایستی مرور کنیم. ببینید درست از سال ۶۱ سازمان تغذیه اطلاعاتی عراقی ها را انجام می داد. این مطلبی

طاهری: خود بزرگ بینی رجوی یک واقعیت است. این نوع روابط تشکیلاتی را هیچ کس ندارد. یعنی خودشان را واقعاً عقل کل می دانند. تشکیلات را عقل کل می دانند و این را تا پایین ترین آدم در تشکیلات تسری می دهند یعنی از همه آدم و عالم بهتر می فهمند.

آشکار و واضح است.

این همکاری از سال ۶۱ شروع می شود. طارق عزیز یک ملاقاتی با رجوی در سال ۶۱ داشته است این مطلب را نگفته اند. تا کی گفتند؟ این را در سال ۶۶ گفتند.

آقای نداف: در چه برجی بوده است؟

آقای طاهری: دقیقاً نمی دانم.

آقای رشید: پیش هم بودند؟

آقای درودیان: بله دیگر در فرانسه بودند.

آقای طاهری: گفته بود، ولی کسی باور نمی کرد که ایشان رفته با طارق عزیز ملاقات کرده باشد.

آقای رشید: نه نه. بنی صدر گفت رجوی آمد به من گفت: با او ملاقات بکنم، گفتم به درد نمی خورد ولی در حد نیم ساعت برو

آقای درودیان: نه ایشان یک نکته دیگری را می گوید، اینها سال ۶۱...

آقای رشید: خب، ایشان نیز سال ۶۱ را می گوید.

آقای درودیان: خیر ایشان سال ۶۳ را می گوید.

آقای رشید: سال ۶۱ است. سال ۶۰ فرار کردند و هفت یا هشت ماه پیش هم بودند، بعد جدا شدند.

آقای طاهری: طارق عزیز با رجوی در سال ۶۱ ملاقات کرد.

آقای درودیان: ولی این ملاقات، این نیست که ایشان می گویند.

آقای طاهری: قطعاً تا سال ۶۶ افشان نشد.

آقای درودیان: این را بنی صدر می گوید که بعداً فهمیدم که اینها از قبل هم با عراق رابطه داشته اند در صورتی که او در فرانسه آمد به من گفت. گفتم برو نیم ساعت با طارق عزیز ملاقات کن.

گفتم که به تو که پیغام دادند به من هم داده اند من نپذیرفته ام ولی اگر می خواهی بروی برو و این رفت عراق!

آقای طاهری: خدمت شما عرض کنم ماجرای هماهنگی و همکاری اطلاعاتی رجوی با عراق در سال ۶۱ قطعی، قطعی است تا سال ۶۵.

آقای درودیان: حدوداً چه زمانی را شما می فرمایید بعد از

رمضان ...

در مرحله اول یعنی ۶۵/۱۲۷ تا ۳۰ خرداد ۶۶. از این چه بیرون آمد؟ تست کردند که آیا این کار جواب می دهد یا نه؟ یکی از هدف های این کار کشاندن نیروهای حزب اللهی به جبهه ها و تخلیه شهرها از نیروهای حزب اللهی بود. سازمان گفت که ما موفق شدیم، چرا؟ به خاطر اینکه ما به همه جا حمله می کنیم و ارتشی ها ترسیده اند و مجبورند سپاهی ها را بیاورند و اینکه سرنگونی از درون شهرها جواب نمی دهد. در نتیجه باید روی اینجا انرژی بگذارند و همین روش را ادامه دادند در مراحل بعدی در پایان سال ۶۶ رجوی مصاحبه ای انجام داد و عملکرد و کارکرد ارتش آزادی بخش را توضیح داد و گفت: ما این ارتش را که به وجود می آوریم حاصل کارش چه بوده؟ گفت که مثلاً ما ۹۵ عملیات انجام دادیم البته تعداد آنها کمتر از این مقدار بود و عملیات های ناموفق شان را هم جزء آنها قرار داده بود و ۸۵۰۰ نفر کشته گرفتیم و ۸۳۰ تا ۸۵۰ نفر را اسیر گرفتیم و گفت که در یک سال گذشته این استراتژی، جواب داده و در همان مصاحبه هم تأکیدش این بود که این روش و این خط مشی ...

آقای رشید: ۸۵۰۰ نفر گفتید؟

آقای طاهری: کشته؟

آقای رشید: شما گفتید که خیلی ...

آقای طاهری: بله تعداد کشته و مجروح خیلی زیاد بود و گفت که ۸۳۰ یا ۸۵۰ نفر اسیر گرفتیم که ما همین حدود آمار آنها را داشتیم. رجوی در آنجا هم تأکید کرد که شیوه سرنگونی جمهوری اسلامی همین است و تأکید می کرد که ...

آقای نداف: حضور منافقین در کردستان را از سال ۶۱ تا سال ۶۵ چطوری می بینید؟ یعنی مناسبات و همکاری شان با حزب دمکرات و گروه های دیگر چگونه بود؟

آقای طاهری: این اقدامات اساساً بیشتر به عنوان پشتیبانی بود، یعنی به عنوان اینکه از اینجا برای آموزش نیروها استفاده کنند و حلقه واسطه ای باشد برای اینکه از مقرهای نزدیک عراق - چه دره شیلر و چه جاهای دیگر - بتواند نیروها را بیاورد.

آقای رشید: آقای طاهری خیلی متشکر.

آقای طاهری: خیلی ممنون.

آقای طاهری: علت چیست؟ علت اینکه تا قبل از این، ما تخلیه تلفنی زیادی نداشتیم، یعنی سازمان در مورد جمع آوری اطلاعات جنگی کاری انجام نمی داد، مشخص است که بعداً این کار را انجام می داد، یعنی محور اصلی، جنگ شده بود به خاطر این بود که هزینه می کرد. برای کی هزینه می کرد؟ می داد به صدام. قشنگ معلوم بود که دیگر این کار را انجام می داد شما اگر یادتان باشد یک کاری در رابطه با عملیات والفجر ۸ انجام شد، یک طرح فریبی در این رابطه انجام شد. این نشان می داد که هماهنگی بین عراق و سازمان چقدر زیاد است. وقتی سازمان فریب خورد، عراق هم فریب خورد. این بر کسی پوشیده نیست. اما قبل از آن اگر شما ببینید سازمان حتی دو سه تا موضع گیری علیه صدام کرد. در سال ۵۹ ...

آقای نداف: تحت عنوان بحرانی ترین وظیفه سازمان ...

آقای طاهری: دو سه اطلاعیه داد. زمانی که عراقی ها در رابطه با جزایر ادعا کردند در رابطه با اروندرود ادعا کرده بودند، سازمان گفت که زخم های کهنه را نو کرده است. در چند مقطع هم می آمدند می گفتند ما می خواهیم برویم جبهه، حالا یا دروغ یا غلط، کاری ندارم می خواستند اسلحه جمع کنند و فتنه کنند اما در آن زمان قصدشان این نبود، احساس شان این بود که مستقلاً می توانند کاری کنند. از زمانی که سازمان از ایران خارج شد، یعنی رجوی فهمید که با براندازی شتابان و ضربه ای نمی تواند کار کند، آن زمان در معادلات ابر قدرت ها قرار گرفت. یک قسمتش عراق بود که آمد و کاملاً اطلاعات را می داد. به خاطر چه بود؟ به خاطر این بود بایستی تغذیه اش می کرد و پشتیبانی اش می کرد. برای ترورهای شان بایستی پول از آنها می گرفتند. جا مهم تر از این بود وقتی می خواهی گروه های مسلحی را در کشور نگه داری به هر حال این همکاری وجود داشت، همکاری را کسی نمی گوید اما اینکه سازمان خودش گفت ما برای جنگ اهمیت لازم را تا این زمان قائل نشدیم این دقیقاً از کی شروع شد؟ از نیمه دوم سال ۶۵. یعنی نشستی که در دی ماه سال ۶۵ در قرارگاه اشرف برگزار شد که چند روز طول کشید. از دل آن جلسه این استراتژی بیرون آمد.